

کدام معیار؟

بررسی ای انسان شناختی در زمینه تولید علم و چالش های علوم انسانی در ایران

دکتر نعمت‌الله فاضلی*

تاریخ دریافت: ۸۳/۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۴/۷/۱۴

چکیده

مقاله حاضر بحثی درباره وضعیت تولید علم در رشته‌های علوم انسانی در ایران است. برای این منظور به بررسی انتقادی مسئله چاپ مقاله در مجلات خارجی که اخیراً به مثابه یک شرط ضروری برای ارتقای اعضای هیئت علمی مطرح شده است، پرداخته‌ایم. سعی شده است ابعاد این مشکل عملی در دانشگاه‌های کشور از منظر معرفت‌شناختی تحلیل و تبیین شود. ضمن تأیید اهمیت چاپ مقاله خارجی به مثابه شکلی از تولید و انتقال ایده و دانش در رشته‌های علوم انسانی، تلقی آن به مثابه یک شرط اجتناب‌ناپذیر را مورد نقد قرار داده‌ایم. این مقاله به بررسی تفاوت‌های رشته‌ای،

گفتمانی و اجتماعی در علوم انسانی ایرانی و غرب پرداخته و محدودیت‌های گفتمانی و اجتماعی نشر مقالات ایرانی در این مجلات را تحلیل کرده است. در بخش دیگر مقاله ضمن تأیید ضرورت تلاش برای بین‌المللی شدن هر چه بیشتر آموزش عالی ایران، به این بحث پرداخته شده که با تأکید صرف بر چاپ مقاله نمی‌توان فرآیند بین‌المللی شدن را تحقق بخشید، بلکه باید کلیت ساختار آموزش و پژوهش در دانشگاه‌های کشور آمادگی این امر را داشته باشند. در زمینه برخی موضوعات محوری، سیاست‌های قابل توجه به صورت تجویزی توصیه شده است.

واژه‌های کلیدی: علوم انسانی، تولید علمی، مقالات داوری شده، بین‌المللی شدن، فرهنگ رشته‌ای، علوم انسانی غربی و غیر غربی.

مقدمه

این مقاله بررسی و تحلیلی از وضعیت علوم انسانی* در ایران با تکیه بر بررسی مسئله میزان نشر مقاله در مجلات دانشگاهی در این رشته‌هاست. در بخش نخست مقاله به طرح یک مشکل مبنی بر این که آیا نشر مقاله در مجلات علمی بین‌المللی و خارجی معیار گویا و مناسبی برای سنجش وضعیت علوم انسانی و اجتماعی و همچنین سنجش میزان فعالیت‌های پژوهشی استادان این رشته‌ها هست یا خیر می‌پردازیم. طرح این مشکل بر مبنای مسائلی است که درباره بحرانی بودن وضعیت این علوم در ایران گفته می‌شود. در بخش دوم مقاله به بررسی جایگاه و مفهوم مقاله‌نویسی در رشته‌های انسانی و اجتماعی پرداخته‌ایم. نشان داده‌ایم که مقاله اعم از داخلی یا بین‌المللی اساساً واحد اصلی نشر علمی در رشته‌های انسانی و اجتماعی نیست، اگرچه اهمیت بسیاری در زمینه انتقال و ارائه این دانش‌ها دارد. همچنین به بررسی این نکته پرداخته‌ایم که به دلیل موانع مختلف از جمله فراهم نبودن زیرساخت‌های بین‌المللی در آموزش عالی

* منظور از علوم انسانی در این بررسی رشته‌های علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی) است که در نظام آموزش عالی ایران ذیل این نام طبقه‌بندی شده‌اند.

ایران و تفاوت‌های گفتمانی و اجتماعی در این علوم بین ایران و غرب، نمی‌توان نشر مقالات خارجی برای استادان این رشته‌ها را الزامی کرد یا معیار تولید علم در نظر گرفت.

از آن‌جا که نشر مقاله در مجلات بین‌المللی ارتباط مستقیم با مقولهٔ بین‌المللی شدن آموزش عالی و تولید علم دارد، در بخش سوم مقاله از منظر جهانی شدن به بررسی ضرورت‌های بین‌المللی شدن آموزش عالی و دانشگاه‌ها پرداخته‌ایم و اتخاذ سیاست‌های همه‌جانبه برای گسترش همکاری‌ها و پیوندهای بین‌المللی دانشگاه و دانشگاهیان را بررسی کرده‌ایم. در این بخش گفته‌ایم که نشر مقاله در مجلات علمی خارجی یکی از روش‌های ارائهٔ نتایج تحقیقات و ایده‌های علمی و دانشگاهی است و امتیازات متعددی برای آن وجود دارد، اگرچه نمی‌توان آن را الزام یا بهترین شکل ارائهٔ ایده‌های علوم انسانی دانست. اما افزایش میزان مقالات علمی خارجی کشور مستلزم رشد تحقیقات و تحول آموزش در رشته‌های علوم انسانی و رشد میزان بین‌المللی شدن همه‌جانبه و ساختاری آموزش عالی است. با توجه به این نکات، بخش چهارم مقاله به تحلیل علل پایین بودن تولید علم و روش‌های افزایش آن در رشته‌های انسانی و اجتماعی اختصاص دارد. در این زمینه، فهرست‌وار برخی از عوامل مؤثر بر تولید علم را با تکیه به رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی شرح داده‌ایم.

از نظر روش‌شناختی این بررسی یک «مطالعهٔ توصیفی» (Descriptive Study) است و بر مبنای تجزیه و تحلیل تجربه‌ها و دیدگاه‌های مختلف موجود دربارهٔ موضوع مورد بررسی انجام شده است. از آن‌جا که تاکنون بررسی‌های تجربی دربارهٔ نشریات علمی و به خصوص مجلات علوم انسانی ایران کم‌تر انجام گرفته یا در صورت انجام، نتایج آن‌ها کم‌تر منتشر شده است* دشوار می‌توان تمامی جوانب مسائل علوم انسانی

* در صورتی که تحقیقی انجام گرفته باشد نگارنده به آن دسترسی ندارد. نگارنده خود یک بار نامهٔ علوم اجتماعی را که مهمترین و قدیمی‌ترین مجلهٔ علمی ایران در زمینهٔ علوم اجتماعی است تحلیل محتوا کرده است (۱۳۷۵).

در ایران را با تکیه بر نقش این نشریات و مسائل آن تجزیه و تحلیل کرد. با وجود این، سعی شده است با تکیه بر تجزیه و تحلیل‌های توصیفی و منطقی مبتنی بر آرا و دیدگاه‌های موجود، برای پرسش‌های طرح شده در این مطالعه یعنی چالش تولید علم در رشته‌های علوم انسانی و مسئله نسبت آن با غرب، دیدگاه و بینش تازه و روشنی ارائه گردد. همچنین با توجه به این امر که نگارنده «تجربه زیسته» (lived experience) ناشی از تحصیل، تدریس و تحقیق و همچنین مدیریت و ویراستاری نشریات فرهنگی و دانشگاهی* در زمینه‌های علوم انسانی را در ایران داشته، این مطالعه از «منظر درونی» (emic view) به مسائل علوم انسانی در ایران می‌پردازد. علاوه بر این، نگارنده بررسی جامع و گسترده «مردم‌نگارانه» (ethnographic) ای درباره رشته انسان‌شناسی در ایران داشته است (Fazeli, 2004). با توجه به این که انسان‌شناسی یکی از شاخه‌های اصلی علوم اجتماعی و انسانی است، مشترکات زیادی بین این رشته و رشته‌های دیگر همجوار آن وجود دارد. تلاش شده است تا برخی از نتایج مطالعه مذکور در زمینه انسان‌شناسی در بررسی حاضر برای تحلیل کل رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی استفاده شود.

بحران در علوم انسانی و طرح یک مشکل

دانشگاه‌های چین در سال ۲۰۰۳ فهرست ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان در امریکا، اروپا، آسیا و اقیانوسیه را اعلام کرد. در این فهرست بلند در حالی که شش دانشگاه از کشورهای ترکیه و اسرائیل دیده می‌شد، نامی از هیچ یک از دانشگاه‌های ایران نبود. یعنی دانشگاه‌های ایران هیچ رتبه‌ای از نظر تولید و اعتبار علمی در مقیاس جهانی

* نگارنده مدت سه سال (۱۳۷۳-۱۳۷۵) سردبیر مجله «نامه پژوهش»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی و اجتماعی «پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات» وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، همچنین چهار سال سردبیر راه دانش، فصلنامه تحقیقات فرهنگی و اجتماعی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان مرکزی بوده است. علاوه بر این، مدت دو سال نیز مدیریت داخلی فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی را بر عهده داشته است.

نداشتند. گفته شد «گزارش دانشگاه شانگهای چین نتیجه دو سال کار مداوم برای جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات قابل مقایسه از دانشگاه‌های مختلف در سراسر جهان است. معیارهای رتبه‌بندی دانشگاه‌ها، جایزه نوبل، تعداد محققان پراستناد، مقالات منتشرشده در مجلات نیچر (Nature) و ساینس (Science) تعداد مقالات چاپ شده در مجلات معتبر «ISI»* و عملکرد تحقیقاتی هر محقق ملاک قرار گرفته شده است» (شهریاری، ۱۳۸۳).

به نظر می‌رسد این بار دیگر نه تنها از قافله علم و تمدن اروپا و آمریکا به شدت عقب افتاده‌ایم، بلکه «همه از ایران سبقت گرفته‌اند». حتی در مقایسه با کشورهای هم‌قاره‌ای، یعنی آسیایی‌ها نیز سخت پای آموزش عالی و مراکز تحقیقاتی کشورمان لنگیده است. رسانه‌ها با آه و ناله و حسرت نوشتند «رتبه‌های نخست و بیش‌ترین تعداد دانشگاه‌های برتر در آسیا متعلق به کشورهای آسیای جنوب شرقی و چشم‌بادامی‌ها است. برتری ۳۵ دانشگاه ژاپن، ۱۹ دانشگاه چین، ۷ دانشگاه کره جنوبی، ۳ دانشگاه هند و ۲ دانشگاه سنگاپور در فهرست دانشگاه‌های برتر آسیا حاکی از رشد موزون علم آن‌هم در تمامی سطوح آن در این کشورها است. دانشگاه‌های عبری اورشلیم، انستیتو علمی ویزمن (Weizmann)، تل‌آویو و بن‌گوریون (Ben Gurion) در اسرائیل نیز از رتبه‌گذاری چینی‌ها بی‌نصیب نبوده و رتبه‌های ۹ تا ۱۷ را از بین دانشگاه‌های آسیایی از آن خود کرده‌اند.»

رسانه‌های کشور این امر را به منزله نوعی «رسوایی بزرگ» و شرم‌آور و در عین حال «هشدار بزرگ» برای آموزش عالی و دانشگاه‌های ایران منعکس کردند. بخشی که شرم‌آورتر می‌نمود خبر مربوط به علوم انسانی بود. به یک نمونه از این گزارش‌ها توجه کنیم: «کشور مهد تمدن و ارزش‌های دینی ایران طی این سال‌ها برای حفظ، ترویج پیشینه و مذهبش در رشته‌های علوم انسانی، هنر و علوم اجتماعی در مجلات ISI فقط ۱۸۵ مقاله را به چاپ برساند. از این تعداد بیش‌ترین مقاله مربوط به رشته روان‌شناسی (با

۵۵ عنوان) بوده است و کم‌ترین مقالات مربوط به رشته‌های باستان‌شناسی، مذهب، الهیات و علوم اجتماعی (هر کدام دو مقاله) بوده است. در رشته‌های هنر نمایشی، قانون، ارتباطات و مطالعات کلاسیک ایرانیان هیچ مقاله‌ای چاپ نشده است. این در حالی است که چهار دانشگاه اسراییل به جد به جز توجه به یکی از مؤلفه‌های انتخاب برای دانشگاه برتر جهان تمامی مؤلفه‌های دیگر را مورد پیگیری قرار می‌دهند» (شهریاری، ۱۳۸۳).

مسئولان آموزش عالی کشور نیز بحران تولید علم را که اکنون مطرح شده است، تأیید کرده و این هشدار بزرگ را جدی گرفته‌اند. رضا منصوری معاون پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری» در چند مصاحبه متعدد با رسانه‌ها این مسئله را به صورت زیر بیان و تحلیل کرده است. «انتخاب دانشگاه معتبر بر اساس سنجش معیار نشر یک مقاله در سال برای هر عضو هیئت علمی در مجلات علمی بین‌المللی است. بر اساس این معیار، ایران دارای ۳۰ هزار عضو هیئت علمی است، بنابراین در صورتی که ۳۰/۰۰۰ مقاله به نام ایران و از دانشگاه‌های ایرانی در «موسسه اطلاعات علمی» (ISI) فهرست شود ایران از نظر تولید علم در نقطه مطلوبی قرار می‌گیرد و دانشگاه‌های کشور جزو دانشگاه‌های معتبر جهان شناخته می‌شوند. اما فاصله ایران با آن نقطه، فاصله بسیار طولانی و عمیقی است زیرا در بهترین سال یعنی ۲۰۰۳ تنها نزدیک به ۳۰۰۰ مقاله یعنی تنها ده درصد اعضای هیئت علمی کشور مقاله در مجلات علمی بین‌المللی منتشر کرده‌اند. حتی دانشگاه صنعتی شریف که پیشرو و مولدترین دانشگاه کشور در علوم مهندسی و پایه است، تنها ۲۰۰ مقاله به نام خود ثبت کرده است و هنوز به اندازه تعداد استادانش مقاله منتشر شده ندارد. «وضع در زمینه علوم انسانی بر اساس معیار مذکور بسیار وخیم و بحرانی است زیرا ۹۸ درصد مقالات ایرانی در زمینه رشته‌های غیر علوم انسانی و اجتماعی بوده است. از نظر علوم انسانی در زمره عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان هستیم. در حالی که پیش از انقلاب این روند حالتی معکوس داشته و ما یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای منطقه و در مقایسه با کشورهای

نظیر چین، مصر و ترکیه قرار داشتیم» (منصوری، ۱۳۸۳). این نکته که حتی نسبت به ۲۵ سال قبل نیز عقب‌تر رفته‌ایم در گزارش «هسته علم سنجی» «مرکز تحقیقات سیاست علمی» کشور، دربارهٔ میزان تولیدات علمی ایران نشان داده شده است. در این گزارش آمده است که حجم مقالات منتشر شده در رشته‌های علوم انسانی نسبت به بیست و پنج سال پیش و همچنین نسبت به کشورهای عربستان، تایوان، ترکیه، مصر و کره جنوبی کاهش یافته است. این مطالعه بر اساس داده‌های «مؤسسهٔ اطلاعات علمی» به دست آمده است. این بررسی نشان می‌دهد که طی دورهٔ پنج سالهٔ ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۱ ایران ۳۷۲ مقاله در مجلات بین‌المللی علوم انسانی منتشر کرده است. این رقم معادل ۱۸ درصد تولیدات علمی ایران در آن زمان بوده است. اما کل تولیدات علمی کشور - در زمینهٔ علوم انسانی - بر اساس شاخص فوق در دورهٔ بیست سالهٔ ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱ تنها ۱۸۵ مقاله بوده است. این میزان معادل ۲۴/۲ درصد تولیدات علمی کشور در این دوره است. * بنابراین تولیدات علوم انسانی کشور در ۲۰ سال اخیر برابر نصف تولیدات دورهٔ پنج سالهٔ قبل از ۱۳۸۱ گزارش شده است (اعتماد و همکاران، ۱۳۸۳).

با توجه به این اطلاعات، آموزش عالی ایران در سال‌های اخیر درصدد برآمده است تا میزان نشر مقالات ایرانی در مجلات علمی بین‌المللی را افزایش دهد. برای این منظور اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های کشور در حال حاضر ناگزیرند برای کسب امتیاز برای ارتقای شغلی، در مجلات خارجی معتبر مقاله منتشر کنند. البته نشر مقاله در مجلات خارجی همواره یکی از چند محور امتیازات پژوهشی استادان برای ارتقای شغلی بوده است، اما در حال حاضر این امر به صورت اجباری درآمده است. یعنی اگر فردی تمام امتیازات لازم را به دست آورد، اما بدون مقالهٔ خارجی باشد ارتقا نمی‌یابد. این امر وضعیت را با چالش تازهٔ دیگری نیز مواجه کرده است زیرا برخی از دانشگاهیان

* خلاصهٔ این گزارش در خبرگزاری ایسنا در روز ۱۸ تیر ۱۳۸۲ منتشر شد. این اطلاعات مأخوذ از گزارش

اساساً چنین معیاری را نمی‌پذیرند و ارتقای حرفه ای را منوط به نشر مقاله در مجلات خارجی کردن، نوعی «کاپیتولاسیون» یا امتیاز ویژه برای خارجی‌ها در نظر گرفتن می‌دانند. این گروه، نشر مقاله خارجی را شاخص مناسبی برای تولید علم در ایران نمی‌شناسند، بلکه تحقیر دانشگاهیان ایران تلقی می‌کنند.

از این رو، این پرسش وجود دارد که کدام یک از طرفین این چالش درست می‌گویند: استادان یا سیاستگذاران؟ یعنی آیا میزان فعالیت پژوهشی و علمی یک عضو هیئت علمی را می‌توان به کمک میزان نشر مقالات خارجی اش محک زد یا خیر؟ آیا افزایش مقالات ایرانی در مجلات علمی خارجی نشان‌دهنده رشد این علوم در ایران است؟ هر دو پرسش درباره جایگاه نشر مقاله خارجی است.

استدلال کسانی که نشر مقاله در مجلات خارجی را مبنای سنجش تولیدات علمی قرار داده‌اند «عرف بین‌الملل» است. با این پیش فرض که ایده‌ها، نوآوری‌ها و اختراعات به مثابه «محصول علمی» شناخته می‌شوند که مطابق معیارهای بین‌المللی سنجیده و پذیرفته می‌شوند. شاید مناسب باشد منظور از عرف بین‌الملل را کمی توضیح دهیم. به منظور مشخص ساختن سهم و وضعیت هر یک از کشورهای جهان در زمینه توسعه علمی و فن آوری، روش‌ها و «معیارهای بین‌المللی» (international standards) مختلفی از نظر محاسبه میزان تولیدات علم و فن آوری کشورها به وجود آمده است. این روش‌ها عمدتاً عبارتند از:

- تعداد حق امتیاز اختراعات به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت
- سهم صادرات تکنولوژی پیشرفته از GDP
- تعداد مقالات چاپ شده در ISI (فهرست مؤسسه بین‌المللی ثبت مقالات علمی)
- «ضریب اثرگذاری» یعنی میزان «ارجاعات» به مقالات چاپ شده
- میزان کسب جوایز بین‌المللی مثل جایزه نوبل.
- دو شاخص اول نشان‌دهنده میزان «توسعه فن آوری» و شاخص‌های دیگر

نشان‌دهنده میزان «توسعه علمی» است. براساس مطالعه‌ای که در دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۰۱ درباره میزان و وضع توسعه‌یافتگی علمی و تکنولوژیکی کشورهای جهان انجام شده است، کشورهای جهان براساس شاخص توسعه تکنولوژیک به سه منطقه تکنولوژیکی «نوآوران»، «کاربران»، و «حذف‌شدگان تکنولوژیکی» تقسیم شده‌اند. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که ایران در میان گروه «حذف‌شدگان» یعنی کشورهایی که «در تولید و در جذب و مصرف تکنولوژی پیشرفته سهمی ندارند یا سهم آنان ناچیز است»، قرار دارد (خوارزمی، ۱۳۸۲) زیرا، برای مثال ایران در سال ۲۰۰۱ تنها یک «حق امتیاز» اختراع یا اکتشاف داشته است اما در مقابل امریکا دارای ۱۱۱/۹۰۶ حق امتیاز در سال ۱۹۹۷ بوده است (همان منبع).

از نظر «توسعه علمی» - البته اگر شاخص‌های کمی میزان نشر مقاله را در نظر بگیریم - نسبت به «توسعه تکنولوژیک» وضعیت ایران به مراتب بهتر است. زیرا تعداد مقالات بین‌المللی ایران در سال ۲۰۰۱، هزار و چهار صد و چهل عنوان بوده است که تا سال ۲۰۰۳ این میزان، دو برابر شده است. اما همان‌طور که گفتیم ۹۸ درصد این مقالات در زمینه علوم غیرانسانی بوده و به تعبیر معاون پژوهشی وزارتخانه‌ای که متولی امر تولید علم در ایران است «رشد تولیدات علمی ایران در رشته‌های علوم انسانی بسیار عقب‌تر از عرف بین‌المللی است» (منصوری، ۱۳۸۳).

با توجه به این وضعیت اکنون این پرسش وجود دارد که آیا به راستی وضعیت تولید علم و به خصوص در علوم انسانی در ایران چنان بحرانی و وخیم است که در ۲۵ سال اخیر به‌رغم گسترش و چندین برابر شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزش و پژوهش کشور، عقب‌افتاده‌تر شده‌ایم؟ در این صورت کسانی که می‌گویند آموزش عالی کشور ما شبیه اتومبیلی است که به «حالت خلاص» می‌چرخد: یعنی سوخت مصرف می‌کند، آلودگی صوتی و هوا ایجاد می‌کند، گوشه‌ای از فضای عمومی تردد را اشغال می‌کند، اما کار مفیدی انجام نمی‌دهد، درست نمی‌گویند زیرا بر اساس معیار نشر مقالات خارجی، حداقل در زمینه علوم انسانی این موتور در حالت خلاص نیست بلکه با سرعت هرچه

تمام «دنده عقب» می رود!

همان‌طور که دیدیم معیار اصلی بررسی تولید علم در تمام مواردی که ذکر شد میزان نشر مقاله در مجلات علمی بین‌المللی بوده است. آیا این معیار برای سنجش وضعیت این علوم در ایران کارآیی دارد؟ در صورتی که پاسخ این پرسش منفی باشد، لاجرم باید برای سنجش و همچنین بهبود وضعیت تولید علم در این رشته‌ها خط‌مشی‌ها و سیاست‌های دیگری دنبال کرد. در این مقاله نگارنده صرفاً به بررسی مسئله نشر مقالات خارجی به منزله یک معیار برای ارزیابی تولیدات علمی در رشته‌های علوم انسانی می‌پردازد، زیرا همان‌طور که گفتیم در این رشته‌ها اولاً گفته می‌شود وضعیت بسیار بحرانی‌تر از رشته‌های دیگر است، ثانیاً همان‌طور که خواهیم دید کاربرد این معیار در رشته‌های علوم انسانی دشوارتر و ناکارآمدتر از رشته‌های علوم طبیعی، و مهندسی و پزشکی است. علاوه بر این، نگارنده تجربه زیسته در زمینه این علوم دارد و می‌تواند بر اساس تجربه‌ها و مشاهدات عینی‌اش در این زمینه اظهار نظر کند.

قبل از آن که به بررسی موضوع پردازیم لازم است مختصری این موضوع را توضیح دهیم که چرا باید مسئله نشر مقالات خارجی را جدی گرفت و آن را تحلیل و بررسی کرد. سنجش وضعیت تولید علم در رشته‌های علوم انسانی، و همچنین مسئله اعتبار و کارایی نشر مقالات خارجی به منزله معیار سنجش فعالیت علمی استادان این رشته‌ها، هر دو مستلزم بررسی و در ارتباط با مفهوم و کارکردهای علوم انسانی و اجتماعی در ایران، نوع رابطه علمی و دانشگاهی ایران و جهان غرب، و وضعیت آموزش و پژوهش رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی در ایران، و همچنین بررسی کلیت نظام آموزش عالی کشور است. شاید در ابتدای امر، این موضوع چالشی ساده و امری مربوط به سیاست‌گذاری در آموزش عالی کشور به نظر برسد که با تغییر موادی از آیین‌نامه ارتقای استادان دانشگاه مشکل برطرف می‌شود. اما این مسئله دارای ابعاد نظری عمیق‌تری است که حتی در صورت تغییر این آیین‌نامه، باز همچنان مشکل به قوت خود باقی خواهند ماند. زیرا اولاً، در نهایت ما نیازمند معیارهایی برای ارزشیابی و تحلیل

وضعیت علوم انسانی و اجتماعی کشور و فعالیت‌های استادان این رشته‌ها هستیم، معیارهایی که بتواند هم در سطح بین‌المللی و هم از نظر داخلی قابل قبول باشد. ثانیاً، مسئله نوع ارتباط بین این علوم در ایران و جهان خارج مسئله نظری و معرفت‌شناختی است که همواره لازم است مورد توجه جدی قرار گیرد. همچنین چاپ مقاله به زبان خارجی از این نظر که موضوع ارتباط با جهان خارج را به صورت عینی مطرح می‌کند مهم است، و نمی‌توان بسادگی از این ارتباط چشم پوشید زیرا نمی‌توان نسبت به عرف بین‌المللی در عرصه علم و آموزش عالی بی‌توجه بود. ثالثاً، فرض اگر آموزش عالی سیاست کنونی الزامی بودن نشر مقاله خارجی را ادامه دهد و ایران موفق شود در ده سال آینده هزاران مقاله در رشته‌های علوم انسانی در مجلات خارجی منتشر کند، همچنان این پرسش وجود دارد که آیا از نظر کیفی نیز در آن صورت ایران در زمینه علوم انسانی پیشرفت کرده است؟

بنابراین مسئله‌های اصلی که ورای جنبه‌های عملی این موضوع وجود دارد مباحث

نظری زیر است:

● چگونه و بر پایه چه معیاری می‌توان پیشرفت در دانش‌های انسانی را ارزیابی

کرد؟

● نسبت میان علوم انسانی در کشورهای غیرغربی و علوم انسانی غربی چیست؟ به تعبیر دیگر، آیا علوم انسانی که خاستگاه آن اروپا و امریکا بوده است، جنبه جهانی دارد و علوم انسانی در دیگر کشورهای جهان لاجرم باید بر پایه گفتمان‌ها و پارادایم‌های اروپایی و امریکایی ارزیابی شوند؟

پاسخ این پرسش‌ها در یک سطح نظری کلان به نوع تلقی معرفت‌شناختی و روش شناختی از ماهیت این علوم بستگی دارد. حداقل دو پارادایم یا سرمشق شناخته شده در این زمینه وجود دارد. نخست پارادایمی که علوم انسانی را شاخه‌ای از دانش‌های تجربی که در جست‌وجوی کشف قوانین عام و جهان‌شمول حاکم بر کنش‌ها، روابط و نظام‌های اجتماعی است می‌داند. در این پارادایم تفاوت روش شناختی و معرفت

شناختی چندانی بین علوم طبیعی و علوم دیگر وجود ندارد و معتقد است که می توان علوم انسانی را بر برپایه علوم طبیعی تأسیس کرد. از دیدگاه این پارادایم، علوم انسانی مانند دیگر علوم خصلت جهانی دارند و محصولات آنها نیز می توانند و باید به کمک معیارهای جهانی سنجیده شوند. پارادایم دوم، انگاره‌ای است که این دانش‌های را «علوم فرهنگی» می‌داند که کار اصلی آنها تفسیر و تأویل پدیده‌های اجتماعی و انسانی است، نه تبیین و کشف قانون. این پارادایم بر تفاوت‌های میان پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های انسانی و اجتماعی تأکید می‌کند و کار پژوهشگر این عرصه را بیش‌تر تحلیل و شناخت «دلایل» و نه «علل» رفتارها و پدیده‌های انسانی و اجتماعی می‌شناسد.* از آن‌جا که زمینه و محیط اجتماعی، طبیعی و تاریخی گروه‌ها و جمعیت‌های انسانی متفاوت است در نتیجه نوع پدیده‌ها و شیوه تحلیل آنها و دانشی که از آنها به دست می‌آید نیز تفاوت می‌کند. تجزیه و تحلیل این موضوع از مباحث اصلی فلسفه علوم اجتماعی است و نگارنده درصدد مرور مباحث این حوزه نیست، اما همان‌طور که خواهیم دید در این مطالعه از منظر پارادایم دوم به بررسی موضوع مورد نظر در این مطالعه پرداخته‌ایم.

همچنین در بررسی علل پایین بودن میزان تولیدات علمی ایران در علوم انسانی و اجتماعی با توجه به شاخص مقالات منتشر شده در مجلات علمی بین‌المللی علاوه بر در نظر گرفتن ملاحظات روش شناختی و فلسفی فو، باید محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و دانشگاهی پژوهشگران ایران را نیز در نظر گرفت. در شرایطی که آموزش زبان‌های خارجی و زیرساخت‌های بین‌المللی شدن در آموزش عالی کشور هنوز تحقق نیافته است نمی‌توان با تأکید صرف بر چاپ مقاله خارجی باعث افزایش تولید علمی کشور شد. با توجه به این ملاحظات، در زیر در ابتدا استدلال خواهیم کرد که اگرچه ممکن است میزان تولیدات علمی رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی پایین باشد، اما

* برای شرح بیش‌تر درباره تفاوت میان علت و دلیل و همچنین دو پارادایم مذکور به مقاله عبدالکریم سروش (۱۳۶۷) رجوع شود.

میزان مقالات درج شده در مجلات بین‌المللی شاخص مناسبی برای ارزیابی این موضوع نیست. در این زمینه در ابتدا باید به شاخص‌هایی دست یافت که عملکرد این علوم و کنشگران آن را از نظر نوع کارکرد، میزان تأثیرگذاری و همچنین خلاقیت و نوآوری در بستر اجتماعی و گفتمان‌های فرهنگی داخل ایران بسنجد و میزان توانمندی این دانش‌ها در ارائه پاسخ‌های اساسی به پرسش‌ها و مسئله‌های اجتماعی و انسانی ایران را نشان دهد.

این نکته که توانمندی دانش‌های انسانی بیش از هر چیز در میزان کارآمدی آن‌ها در پاسخگویی و تحلیل و شناخت مسائل اجتماعی جامعه ای است که به آن تعلق دارند به هیچ وجه نوعی نگرش محلی و تنگ نظرانه به این علوم نیست زیرا اگر نظریه، ایده و دانشی بتواند یک مسئله انسانی و اجتماعی در یک جامعه و محل معین را به درستی بشناساند یا به حل مشکلی کمک کند و در مسیر بهبود شرایط زیست انسان‌ها و تحقق ایده آل‌ها و خواسته‌های آن‌ها کمک نماید، این دانش دارای اعتبار بین‌المللی نیز هست زیرا علم چیزی جز شناخت و ارائه طریق برای حل مسائل نیست. همان طور که گفتیم این امر تا حدود زیادی به تلقی ما از این علوم بستگی دارد. در نگرش انسان‌گرایانه و غیرتحصیلی که ما از آن منظر به این علوم می‌نگریم، دانش‌های انسانی دارای چند کارکرد اصلی زیر هستند:

- شکل دادن گفتمان‌ها و گسترش گفت و گوی فرهنگی،
- ارائه بینش و دانش انتقادی،
- معنادار ساختن جهان زیست، و
- کمک به حل مسائل اجتماعی.

از این منظر می‌توان هر مقاله، کتاب، فیلم و محصول دانشگاهی و فکری را که دارای کارکردهای فوق است، نوعی محصول علمی دانست. واقعیت تاریخ این علوم نیز نشان می‌دهد که افرادی که سهمی در پیشبرد اهداف فو داشته‌اند، بیش‌تر از دیگران در تمام سطوح محلی، ملی و بین‌المللی مورد توجه بوده‌اند. تمام چهره‌های شاخص این

علوم از آگوست کنت، کارل مارکس، ماکس وبر، امیل دورکهم تا سی رایت میلز، پارسونز، میشل فوکو و پیر بوردیو، موفقیت و جایگاهشان را مرهون نظریه‌ها و بینش‌های روشنگرانه و انتقادی هستند که بیش از هر چیز توانسته اند مسئله‌های ملی جامعه آنان را تحلیل کنند و بشناسانند. البته امروزه آرای آنها جنبه جهانی دارد، اما گسترش جهانی اندیشه‌های آنها اولاً بیش از هر چیز مرهون بسط جهانی سلطه نظام سرمایه‌داری است تا ماهیت اندیشه‌های آنها و ثانیاً اگر اندیشه آنها در جامعه و سرزمین خودشان تأثیرگذار نبود، این نظریه‌ها نیز در سطح جهانی محلی از اعراب نداشتند. در کشورهای در حال توسعه نیز آن دسته از اندیشه‌هایی که سهم بیشتری در مسائل ملی و محلی خود داشته اند، توجه و اعتبار بین‌المللی بیشتری به دست آورده‌اند. مروری بر ترجمه‌های اروپایی از آثار فارسی اندیشمندان ایرانی قرن بیستم به روشنی این واقعیت را نشان می‌دهد. بدون تردید آثار هیچ یک از جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی ایران به اندازه نوشته‌های علی شریعتی و جلال آل‌احمد به زبان‌های اروپایی ترجمه نشده و کم‌تر کتابی درباره مسائل اجتماعی ایران می‌توان یافت که نقل قول و نامی از نوشته‌های آنها نباشد. دلیل این امر چیزی جز سهم نوشته‌ها و ایده‌های این دو روشنفکر در تحولات اجتماعی ایران نیست.

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه این است که زبان خارجی بودن، معیار دانش نیست. همان طور که گفتیم، در حوزه دانش‌های فرهنگی، معیار سنجش این دانش‌ها کارکرد این دانش‌ها در عرصه‌های کاربردی، انتقادی، گفتمان‌سازی و معنادار کردن جهان زیست است. از این منظر اگر متن و ایده‌ای بتواند به زبان خارجی چنین کارکردی را ایفا کند، همان ارزشی را داراست که متنی به زبان بومی دارد. علاوه بر این، به دلایل زیر شاخص مقالات خارجی نمی‌تواند به تنهایی بیانگر وضعیت تولید اندیشه و فکر علمی در زمینه علوم انسانی و اجتماعی در ایران باشد.

● «فرهنگ رشته‌ای» (Disciplinary Culture) در رشته‌های علوم طبیعی و علوم انسانی متفاوت است. در حالی که مقاله واحد اصلی نشر ایده‌ها در علوم طبیعی است،

در علوم انسانی مونوگراف و کتاب این وظیفه را عهده دارند نه مقاله. در نتیجه مقاله به رغم اهمیت انکار ناپذیر آن در اشاعه و انتقال ایده‌های علمی در علوم انسانی، واحد اصلی نشر علم در علوم انسانی نیست.

● گفتمان‌ها و شرایط اجتماعی در کشورهای مختلف به خصوص کشورهای غیر غربی و کشورهای غربی متفاوت است و این تفاوت مانع مشارکت گسترده و واقعی کشورهای غیر غربی در ارائه تولیدات علمی خود در مجلات غربی می‌شود.

● فعالیت‌های تحقیقاتی در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی گونه‌های مختلفی دارد که برخی از آن‌ها اساساً قابل نشر در مجلات بین‌المللی و مجلات دانشگاهی نیست.

در زیر به بررسی این دلایل می‌پردازیم. اگرچه همان طور که خواهیم دید، به رغم دلایل فوق، با توجه به فرآیندهای جهانی شدن تلاش برای افزایش مشارکت در تولید جهانی علم و نشر مقالات در مجلات بین‌المللی یک ضرورت است و می‌تواند به توسعه علمی در این رشته‌ها کمک نماید.

تفاوت‌های رشته‌ای، گفتمانی، و اجتماعی

این نکته که میزان نشر مقاله شاخص تولیدات علمی است، حتی اگر چنین باشد، درباره همه علوم و رشته‌های دانشگاهی به یک میزان صادق نیست. مقاله در رشته‌های علوم طبیعی، زیستی، پایه، پزشکی و مهندسی واحد اصلی نشر علمی شناخته می‌شود اما در رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی، چنین جایگاه و اهمیتی ندارد، بلکه واحد اصلی نشر در این رشته‌ها رساله، کتاب و مونوگراف است. این امر ناشی از این واقعیت است که زبان علوم انسانی و اجتماعی هنوز به اندازه علوم دیگر استاندارد و فرموله نشده است. در حالی که در رشته‌های دیگر می‌توان با استفاده از «معادلات» و «فرمول‌ها»ی نمادین زبان ریاضی و نمودارها و تصاویر هندسی رفتارهای طبیعی را در یک یا چند عبارت و متن کوتاه بیان کرد، اما در علوم انسانی و اجتماعی برای توضیح و

ارائه آن چه کلیفورد گیرتز «شرح قوم» (thick description) از یک واقعیت انسانی و اجتماعی می‌داند، نیازمند قلمفرسایی‌های طولانی‌تری هستیم که اغلب در یک مقاله نمی‌گنجد.

در علوم انسانی و اجتماعی ما با پدیده‌های کیفی به نام انسان و رفتارها و پدیده‌های مرتبط با او سروکار داریم، پدیده‌های کیفی که به ندرت به صورت کامل در قالب اندازه‌گیری‌های کمی می‌گنجد. حتی در صورت اندازه‌گیری و سنجش کیفی، همچنان برای فهم همه جانبه آن‌ها نیازمند تحلیل‌های کیفی هستیم. همچنین درک و تبیین پدیده‌های انسانی همواره مستلزم نوعی باستان‌شناسی و تبارشناسی است. این امر باعث می‌شود شرح یک پدیده هیچ‌گاه به خود آن پدیده محدود نشود و دامنه بحث را به عرصه‌های مکانی و زمانی می‌برد که شرح آن در یک مقاله قابل گنجاندن نیست. با این ملاحظات، آثار جدی علوم انسانی و اجتماعی کتاب‌ها و مونوگراف‌ها هستند نه مقالات. از این‌رو، تاریخ علوم نشان می‌دهد در حالی که اغلب ایده‌ها و نوآوری‌های بزرگ در دانش‌های طبیعی و زیستی در قالب مقاله بوده است، این امر در علوم انسانی و اجتماعی به صورت «رساله» و «مونوگراف» و کتاب است. با توجه به این تفاوت «فرهنگ رشته‌ای»، برای سنجش میزان تولیدات علمی در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی نمی‌توان تنها به میزان مقالات منتشر شده اکتفا کرد، بلکه باید تمام اشکال ارائه دانش مرسوم در این رشته‌ها شامل کتاب، رساله، مونوگراف و روش‌های مستندسازی مانند فیلم، عکس و طراحی و البته مقاله را در کنار هم در نظر گرفت.

البته این استدلال که مقاله واحد اصلی نشر در علوم انسانی نیست، همان‌طور که گفتیم به معنای نفی ارزش و اهمیت مقاله و مجله به منزله یک رسانه برای نشر و پخش تولیدات فکری در این علوم نیست، بلکه صرفاً تأکیدی بر پرهیز از یک اشتباه روش‌شناختی در مطالعه وضعیت علوم انسانی و اجتماعی در یک کشور است. همان‌طور که می‌دانیم هزاران مجله علمی در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی وجود دارد و نگارش و نشر مقاله در مجلات دانشگاهی اعم از محلی و ملی یا بین‌المللی پاره‌ای از

فعالیت علمی دانشگاهیان است. از این رو میزان نشر مقالات اگرچه واحد اصلی برای شناخت میزان توسعه این علوم نیست اما از نظر سنجش میزان فعالیت دانشگاهی اعضای هیئت علمی دانشگاه ها و محققان یک کشور، شاخص کمی است که در تمام دانشگاه ها و مراکز علمی جهان پذیرفته شده است.

دلیل استفاده از میزان نشر مقاله در مجلات دانشگاهی به منزله یکی از شاخص ها محاسبه میزان فعالیت های علمی دانشگاهیان، نوع نظام ارزیابی در این نوع مجلات است. از آن جا که مجلات دانشگاهی مبتنی بر ارزیابی داوران دانشگاهی است، و مقالات منتشر شده در این مجلات توسط افراد مستقل دانشگاهی از نظر علمی و فنی کنترل و گزینش شده است، معتبر شناخته می شوند. از این رو در عرف دانشگاهی مقالات این مجلات را معمولاً «مقالات داوری شده» (refereered article) می گویند نه مقالات بین المللی یا خارجی. امروزه با توجه به گسترش جهانی آموزش عالی، همه کشورهای جهان دارای مجلات دانشگاهی برای انتشار مقالات علمی خود هستند و همه کشورها می توانند در صورت رعایت معیارهای پذیرفته شده دانشگاهی مجلات خود را طوری منتشر کنند که در فهرست ISI قرار بگیرند. از این رو، عملاً افزایش تولیدات علمی مستلزم این است که از یک سو، میزان تحقیقات و پژوهش های دانشگاهی افزایش یابد، و از سوی دیگر ابزارها و رسانه های ارائه آن در سطح ملی یا بین المللی فراهم و در دسترس دانشگاهیان باشد. با توجه به این نکات، خط مشی مناسب برای افزایش تولید علم، افزایش تحقیقات و مطالعات، و همچنین افزایش امکانات نشر اعم از نشر کتاب و مجلات یا اشکال جدید «نشر الکترونیکی» یا «نشر دیجیتال» است.

مجلات علمی بین المللی علوم انسانی و اجتماعی عموماً به زبان های اروپایی و به ویژه زبان انگلیسی منتشر می شوند. این امر به معنای آن است که همه ناگزیرند برای ارائه تولیدات علمی خود مطابق اصول، ارزش ها و معیارهای این مجلات دانش خود را تولید کنند و سامان دهند. از آن جا که خاستگاه علوم انسانی و اجتماعی مدرن

کشورهای اروپایی است، و این علوم طی دو سده اخیر در بستر اجتماعی و فرهنگی این کشورها تکوین و تحول و تکامل یافته است، لاجرم «گفتمان‌های غالب» این علوم و هنجارها و آداب و رسوم مربوط به توزیع و نشر آن‌ها نیز جنبه اروپایی و غربی دارد. این امر یکی از موانع اصلی در راه مشارکت محققان غیر غربی در مجلات غربی است. در زیر این نکته را به نحو مختصر تحلیل می‌کنیم.

«اجتماعات دانشگاهی» به تعبیر تونی بچر «اجتماعات گفتمانی» (discourse communities) هستند (Becher, 2001). یعنی هر اجتماع دانشگاهی دارای زبان، سنن، آیین‌ها، رسوم و مرزهای نمادین خاص خود است. از این منظر به اعتقاد بچر رشته‌های مختلف دانشگاهی، اجتماعات متفاوتی هستند که هر کدام مانند یک قبیله «قلمروها و مرزهای» خاص خود را دارند. بچر چهار گروه دانش‌ها شامل «علوم محض»، «علوم تکنولوژیک»، «علوم انسانی» و «علوم اجتماعی کاربردی» را از یکدیگر تفکیک می‌کند. میزان قابلیت «جهانی بودن»، یعنی میزان امکان تعمیم دادن و به‌کار بستن نظریه‌ها و ایده‌ها در عرصه‌ای وسیع‌تر و جهان‌شمول‌تر از عرصه محلی و ملی، در این چهار گروه یکسان نیست، زیرا گفتمان‌های درونی این رشته‌ها یا علوم اقتضای متفاوتی از نظر معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هستی‌شناختی دارند.^{*} علوم انسانی و اجتماعی کم‌تر قابلیت جهانی بودن را در مقایسه با دو دسته دیگر دارند. به عبارت دیگر در رشته‌های علوم انسانی، رنگ‌های ملی و محلی در این دانش‌ها بیش‌تر است.

به میزانی که قابلیت تعمیم‌پذیری جهانی رشته‌ها کم‌تر می‌شود، طبعاً میزان تولیدات علمی کشورهای مختلف که ارزش کاربردی در سطح بین‌المللی دارند در این رشته‌ها نیز کاهش پیدا می‌کند. به این دلیل سهم کشورهای غیر غربی در رشته‌های غیر علوم انسانی نیز بیش‌تر و در رشته‌های علوم انسانی کم‌تر بوده است. در یک بررسی که توسط مؤسسه اطلاعات علمی تامسون (Thomson ISI) در

* برای شرح مبسوط‌تر و دقیق‌تر درباره مفهوم فرهنگ دانشگاهی و آرای تونی بچر به مقاله اینجانب (۱۳۸۳) مراجعه شود.

سال ۲۰۰۳ دربارهٔ سهم کشورهای خاورمیانه و جهان اسلام در تولید علم انجام شده است، میزان مقالات هر یک از کشورها از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ نشان داده شده است. جدول زیر نشان‌دهندهٔ «زمینه‌های علمی» (scientific fields) است که هر کشور در خلال سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ بیش‌ترین تولید را در آن داشته است. ایران بیش‌ترین حضور را در شیمی دارد. داروشناسی، ریاضیات و مهندسی زمینه‌های دیگری هستند که ایران در آن‌ها فعال بوده است. مصر علاوه بر حضور نسبتاً بالایی خود در علوم مواد در رشته‌های شیمی، علوم کشاورزی و داروشناسی و عربستان سعودی در زمینهٔ مهندسی در خلال پنج سال گذشته بالاترین میزان مقاله را داشته است، ضمن آن که در رشته‌های پزشکی، بالینی، داروشناسی و علوم کامپیوتر نیز دارای مقاله بوده است.

جدول شمارهٔ ۱ - سهم کشورهای خاورمیانه در تولید علم به تفکیک رشته‌ها

نام کشور	زمینه	مقالات ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰	درصد
مصر	علوم مواد	۱۰۶۷	۷۸ صدم درصد
ایران	شیمی	۲۱۹۹	۴۴ صدم درصد
عراق	مهندسی	۷۹	۳ صدم درصد
اردن	مهندسی	۴۵۵	۱۷ صدم درصد
لبنان	پزشکی بالینی	۵۷۲	۷ صدم درصد
عمان	علوم کشاورزی	۶۹	۸ صدم درصد
عربستان سعودی	مهندسی	۱۲۲۱	۴۶ صدم درصد
سوریه	علوم کشاورزی	۹۲	۱۱ صدم درصد
امارات متحدهٔ عربی	محیط زیست	۷۱	۸ صدم درصد

جدول فوق نشان‌دهندهٔ سهم حضور هر یک از کشورهای خاورمیانه در رشته‌های

برتر آن است که بر مبنای شماره مقالاتی که در سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ توسط تامسون آی‌اس‌آی در هر رشته ثبت شده، تدوین شده است.*

همان‌طور که مشاهده می‌شود، هیچ یک از کشورهای خاورمیانه در زمینه رشته‌های علوم انسانی نقش برتر نداشته‌اند. نه تنها از نظر میزان کمی، بلکه از نظر کیفی یعنی «ضریب تأثیرگذاری» - میزان ارجاعات - نیز کشورهای خاورمیانه تنها در زمینه رشته‌های غیر علوم انسانی موفقیت‌هایی داشته‌اند.

محدودیت جهانی بودن علوم انسانی و اجتماعی را علاوه بر «منطق گفتمانی» این رشته‌ها، می‌توان در تفاوت میان «شرایط اجتماعی» (social context) آن‌ها نیز جست‌وجو کرد. از آن‌جا که علوم انسانی و اجتماعی «دانش‌های وابسته به متن اجتماعی» (context-dependent knowledge) خود هستند (Flyvbjerg, 2001)، شرایط محل و جوامعی که این دانش‌ها در آن‌ها تولید می‌شوند در تمام ابعاد فرآیند تولید، توزیع و مصرف این دانش‌ها تأثیر می‌گذارد. از این نظر با توجه به تفاوت‌هایی که بین جامعه ایران و جوامع غربی و به طور کلی جهان وجود دارد، تا حدود زیادی بین دانش اجتماعی و انسانی ایرانی و غیر ایرانی «ناهم‌بانی» و «ناهم‌زمانی» را می‌توان انتظار داشت. این ناهم‌بانی و ناهم‌زمانی باعث می‌شود بسیاری از پژوهشگران ایرانی آمادگی، انگیزه و توانایی لازم برای مشارکت همدلانه در فضای فکری و فرهنگی بین‌المللی یا کشورهای دیگر را نداشته باشند.

این تفاوت‌های گفتمانی و اجتماعی را به اشکال مختلف می‌توان دید. از یک منظر اساساً آنچه را که در ایران در زمینه دانش‌های انسانی و اجتماعی تولید شده است از جنس «علم» در معنایی که در اروپا و غرب تولید شده است نمی‌توان دانست. سید جواد طباطبایی کل دانش انسانی و اجتماعی تولید شده در ایران طی یک سده اخیر را اساساً از جنس علم نمی‌داند و آن‌ها را «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه» می‌خواند که

* این مقاله در روزنامه همشهری هشتم آذر ۱۳۸۲ ترجمه و منتشر شد. جداول مذکور در این مقاله از ترجمه همشهری استخراج شده است.

محصول شرایط «امتناع اندیشه» است، شرایطی که «تجدید تفکر در مبانی و از سوی دیگر بازگشت به سنت غیرممکن شده است» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۷). از این رویکرد، طباطبایی استدلال می‌کند «تا زمانی که تغییر موضعی اساسی در آگاهی صورت نگرفته باشد، خروج از وضعیت کنونی امکان‌ناپذیر است» (همان منبع، ۵۴). یعنی امکان تولید اندیشه علمی در ایران تا اطلاع ثانوی منتفی است.

بررسی‌های نگارنده در زمینه انسان‌شناسی ایران نشان می‌دهد که این رشته به منزله یکی از شاخه‌های اصلی علوم اجتماعی در ایران بیش از آن که معطوف به حل مسائل نظری و روش‌شناختی شناخته شده در انسان‌شناسی‌های غربی باشد (مانند مباحث تحول‌گرایی، اشاعه، ساخت‌گرایی، کارکردگرایی، مباحث پسامدرنیسم و مباحث مربوط به اعتبار روش‌های به کار رفته در این رشته)، معطوف به تبلور بخشیدن و باز نمودن فرهنگ ملی، فرهنگ دینی، و فرهنگ مدرن در ایران بوده است. به این معنا که انسان‌شناسان ایرانی بسته به نوع تعلقات سیاسی و ایدئولوژیکشان تلاش کرده‌اند یکی از سه فرهنگ مذکور را به منزله «فرهنگ اصیل» ایرانی ارائه کنند و در قالب ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم، بومی‌گرایی و اسلام‌گرایی فعالیت‌های فکری خود را سامان دهند (Fazeli, 2004). این نکته که انسان‌شناسی ایران در مقایسه با انسان‌شناسی امریکایی، فرانسوی و بریتانیایی فاقد جهت‌گیری نظام‌مند نظری و روش‌شناختی است، یا جهت‌گیری‌های نظری و معرفت‌شناختی متفاوت از انسان‌شناسی غربی دارد، ویژگی عمومی انسان‌شناسی در تمام کشورهای غیر غربی است (Narayan, 1993: 677). از این منظر، انسان‌شناسان اروپایی نیز به رغم تأکیدی که بر حفظ و ملاحظه شرایط «روح علمی» دارند، همچنان دغدغه‌های ملی خود را دنبال کرده‌اند. اگرچه این سخن به معنای آن نیست که انسان‌شناسان این کشورها نیز مانند کشورهای غیر غربی به نحو علنی و عمدتاً برای تبلیغ و تثبیت یک ایدئولوژی تلاش کرده‌اند. جورج استاکینگ، کسی که بیش‌ترین تلاش را در زمینه شناخت تاریخ انسان‌شناسی کرده است، در این باره می‌نویسد «انسان‌شناسی بریتانیایی، فرانسوی و آلمانی هر یک به ترتیب بر موضوعات

اقتصاد سیاسی، آناتومی، و فولکلور به مثابه دغدغه‌های ملی تمرکز داشته‌اند» (Stocking, 1984: 5). مفهوم «دغدغه‌های ملی» (national preoccupations) اصطلاحی است که میشل فوکو در بحثش درباره ماهیت و ظهور همه دانش‌های انسانی به کار می‌برد (Foucault, 1970: 250).

اما این پرسش همچنان وجود دارد که اگر تفاوت‌های گفتمانی و اجتماعی بین علوم انسانی و اجتماعی مانع مشارکت بین‌المللی محققان ایرانی می‌شود، چرا بسیاری از کشورهای دیگر که کم و بیش شرایط مشابه ایران را دارند مانند ترکیه، مصر، و عربستان و مهم‌تر از آن برخی از محققان ایرانی توانسته‌اند مقالات خود را در مجلات بین‌المللی منتشر کنند؟ پاسخ این انتقاد را در چند نکته زیر می‌توان جست. نکته نخست این که استدلال ما این نیست که مجلات اروپایی و غربی به نحو سیستماتیک و عامداً از پذیرش مقالات کشورهای غیر غربی سرباز می‌زنند، اگرچه گاه استثنایی در این زمینه نیز رخ داده است، مانند ممنوعیتی که دولت آمریکا در سال ۲۰۰۳ برای نشر مقالات محققان ایرانی وضع کرده بود. بلکه نکته این است که تا آنجا که نویسندگان غیر غربی بتوانند خود را با گفتمان‌های غربی همسو و هماهنگ کنند، مقالات آن‌ها امکان نشر پیدا می‌کند. ثانیاً، مقالات نویسندگان غیر غربی کم‌تر به خاطر ارزش‌های نظری و روش‌شناختی‌شان، بلکه به دلیل داده‌ها و به منزله «مورد مطالعاتی» یا «شاهد مثال» مورد استفاده و ارجاع قرار می‌گیرند. در این خصوص، یک بررسی تجربی در زمینه مطالب انسان‌شناختی این موضوع را به نحو آشکار نشان داده است (Hau, 1973). به تعبیر هایانو انسان‌شناسان بومی غیر غربی «اطلاعرسان‌های تحصیلکرده» (educated informant) برای غربی‌ها بوده‌اند (Hayano, 2001, 32).

اما به‌رغم آنچه گفتیم، در زمینه تفاوت‌های گفتمانی و اجتماعی نباید مبالغه کرد، چرا که این علوم در کشورهای غیر غربی چندان راه بومی شدن و استقلال را طی نکرده‌اند که پایین بودن مشارکت بین‌المللی انتشارات آن‌ها را صرفاً به پای تفاوت‌های آن‌ها بگذاریم. در حقیقت این علوم در کشورهای غیر غربی به نوعی کپی‌برداری ناقص

از غرب بوده‌اند و تقلیدی یا اصیل نبودن مانع از آفرینشگری، ابداع و نوآوری در آن‌ها بوده است. به تعبیر دیگر، علوم انسانی و اجتماعی در کشورهای غربی هم چوب بی شباهتی به علوم غربی را می‌خورند هم چوب شباهت‌هایشان را. درک این تناقض چندان دشوار نیست. مشکل تفاوت‌ها را توضیح دادیم، اکنون مختصر اشاره به مشکل شباهت‌ها می‌کنیم.

جورج ریتزر بعد از انتشار نظریه «مکدونالدی شدن» (McDonaldization) خود در کتاب *مکدونالدی شدن جامعه* (۱۹۹۳) که به فرآیندهای عقلانی شدن و استاندارد شدن سبک زندگی در جهان به روش امریکایی اشاره داشت، این نظریه را در کتابی به نام *نظریه مکدونالدی شدن* (۱۹۹۸) به «مکدونالدی شدن اندیشه اجتماعی» و «مکدونالدی شدن جامعه‌شناسی» بسط داده است. ریتزر استدلال می‌کند که در دنیای امروز، دانشگاهیان نظریه‌ها، مفاهیم، و ایده‌های علم و نظریه اجتماعی غربی به خصوص امریکایی را مانند غذای مکدونالد امریکایی مصرف می‌کنند. او استدلال می‌کند که کتاب‌ها و مراجع درسی جامعه‌شناسی، رهیافت‌ها، نظریه‌ها، و تحقیقات جامعه‌شناسی امریکایی به منزله استانداردهای علم اجتماعی درآمده‌اند. ابزاری که این امر را میسر و توجیه کرده است استاندارد شدن روش‌ها و فنون تحقیق است. همچنین این امر منافع مادی نیز برای کنشگران این رشته دارد. به اعتقاد ریتزر در وضعیت کنونی اگر یک جامعه‌شناس بخواهد در اجتماع جامعه‌شناسان به یک ستاره یا سوپرستاره‌ای تبدیل شود که دانشگاه‌ها و مجامع علمی او را برای سخنرانی و مشارکت در علم دعوت کنند لاجرم باید روش‌ها، فنون و مآلاً نظریه‌ها و دیدگاه‌های استاندارد شده‌ای را که در امریکا و اروپا تولید می‌شود بپذیرد. ریتزر خود از این امر ارزیابی انتقادی دارد و معتقد است که مکدونالدی شدن این علوم باعث از بین رفتن خلاقیت در این رشته‌ها می‌شود و تنها حاصلی که دارد افزایش کمی محصولات در «خط تولید دانشگاهی» (academic assembly line) است. در نهایت نیز این پرسش مطرح خواهد شد که متخصصان این علوم اگر خلأ نباشند چه ارزشی خواهند داشت

(Ritzer, 1998: 35-51).

پیش از ریتزر، یک جامعه شناس صاحب نام آلمانی خطر مکدونالدی شدن علوم اجتماعی را گوشزد کرده بود. ریچارد مانچ (Richard Munch) در دو مقاله (۱۹۹۱، ۱۹۹۳) به بررسی تأثیرات منفی گسترش جهانی علوم اجتماعی امریکایی می‌پردازد. مانچ می‌نویسد «جامعه‌شناسی امریکایی حرفه‌ای شده» (Professionalized American Sociology) بر جامعه‌شناسی اروپایی که جنبه هنری بیش‌تری دارد غلبه کرده و خلاقیت نظریه اجتماعی اروپایی را کاسته است. پیشنهاد مانچ مقاومت کردن در برابر نظریه اجتماعی امریکایی و فرآیندهای حرفه‌ای شدن آن که از طریق مجلات علمی امریکایی اشاعه می‌شود است. مانچ به بررسی مجله بررسی‌های جامعه‌شناختی امریکا (*American Sociological Review*) می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه این مجلات به گونه‌ای از «یکسان‌سازی» و هم‌شکل کردن در ارائه و طرح مسائل اجتماعی می‌پردازند. به اعتقاد مانچ راه این مقاومت توسعه تعامل‌ها و پیوندهای بین‌کشورانه علوم اجتماعی در درون جامعه اروپا است. وقتی که اروپا این احساس را دارد که استاندارد شدن مانع رشد تولید فکر و علم در علوم اجتماعی آن می‌شود، این بحران را در کشورهای غیراروپایی باید به نحو مضاعف حادثر دید زیرا مشترکات اجتماعی و فکری این جوامع با امریکا بسیار کم‌تر از اروپا است.

از طرف دیگر چون در این کشورها، این علوم دارای خاستگاه‌ها و بنیان‌های معرفت‌شناختی کافی نیستند، حاصل کار آنها نیز خلق نظریه‌ها و روش‌های تازه‌ای نیست که بتواند مرزهای دانش را پیش ببرد و تعامل و دیالوگی انتقادی با دانش‌های غربی برقرار کند. از این‌رو حتی کشورهایی که سهم بیش‌تری در زمینه تولید علمی دارند، سهمشان کم‌تر از اصالت و اعتبار نظری و روش‌شناختی ویژه برخوردار شده است. لذا ترکیه نیز که در بین کشورهای جهان اسلام بالاترین میزان مقالات بین‌المللی را دارد، جایگاه بین‌المللی از نظر دانش‌های انسانی و اجتماعی ندارد و در هیچ یک از گفتمان‌ها و نحله‌های فکری علوم اجتماعی و انسانی جایی برای نحله‌های ترکیه دیده

نمی‌شود.

اگر معیار موفقیت را صرفاً تعداد مقالات منتشر شده در نظر بگیریم - همان چیزی که ریتزر «افزایش خط تولید دانشگاهی» می‌نامد - نه تولید نظریه یا خلق یک پارادایم نظری و روش شناختی اصیل، یا ارائه یک رویکرد انتقادی روشنگر درباره وضعیت اجتماعی جهان معاصر در سطح ملی یا بین‌المللی، در این صورت البته ترکیه و برخی کشورهای دیگر مانند هندوستان و افریقای جنوبی جایگاه بهتری نسبت به ایران دارند. در عین حال این موفقیت نیز بیش از آن که به پیشرفت دانش در این کشورها مربوط باشد به دو دلیل غیر مرتبط به نهاد علم و آموزش عالی در این کشورها مربوط است. دلیل نخست، رواج و گسترش بیش‌تر زبان انگلیسی و زبان‌های اروپایی در این کشورهاست؛ و دلیل دوم تعامل اجتماعی گسترده‌تر این کشورها با جوامع غربی در طول دو سده اخیر است. در نتیجه این کشورها درک و هم‌زبانی بیش‌تری با غرب دارند. ترکیه کشوری نیمه اروپایی و خط آن لاتین است. هند، افریقای جنوبی و بسیاری از کشورهای افریقای و آسیایی دیگر برای سال‌های طولانی مستقیماً مستعمره بریتانیا و کشورهای اروپایی بوده‌اند. در نتیجه همزیستی و هم‌نشینی بلندمدت ناشی از حضور نیروهای استعمارگر اروپایی، این کشورها از نظر زبان و همچنین آشنایی با نظام‌های آموزشی، مسائل اجتماعی و فکری اروپا و غرب تجارب بیش‌تر و بسیار مهمی دارند. در واقع، این امر یکی از میراث‌های دوران استعمار است. بنابراین، مشکل عدم توسعه و رواج ناکافی زبان انگلیسی و ناآشنایی دانشگاهیان ایرانی با ذهن و زبان انگلیسی نقش مهمی در کاهش حضور کمی ایران در نشریات بین‌المللی دارد. اما این سخن به معنای آن نیست که در صورت گسترش زبان انگلیسی، دانشگاهیان ایرانی لزوماً موفق به کسب جایگاه واقعی بهتری در «اجتماع علمی» دانش‌های انسانی و اجتماعی می‌شوند. همچنان که انتشار مقالات بیش‌تر قبل از انقلاب اسلامی ره‌آوردی برای اجتماع علمی ایران نداشته است.

جهانی و بین‌المللی شدن علوم انسانی

همان طور که در ابتدای مقاله اشاره کردیم به رغم تمامی انتقاداتی که به روش سنجش وضعیت علوم انسانی و اجتماعی بر پایه میزان مقالات منتشره در مجلات علمی خارجی وجود دارد، اما نمی‌توان ضرورت تلاش بیش‌تر برای افزایش مشارکت بین‌المللی در توسعه و تولید علم را نادیده گرفت. تأکید بر سیاستگذاری برای حمایت از گسترش روابط بین‌المللی دانشگاهی در زمینه این علوم از هر راهی که باشد می‌تواند به رشد این علوم به دلایلی که خواهیم گفت کمک کند، اما در این زمینه نباید نکات زیر را نادیده گرفت.

● همان طور که ریتزر و مانچ هشدار داده اند استاندارد شدن علوم اجتماعی باعث کاهش خلاقیت در این علوم می‌شود. از این رو تلاش برای همسویی با روندهای جهانی تحقیق و پژوهش در زمینه انسانی و اجتماعی اگرچه بازده کمی تولید دانشگاهی ما را بالا می‌برد اما فی‌نفسه توسعه علمی به دنبال نخواهد داشت.

● به دلیل تفاوت فضاهای گفتمانی و اجتماعی همواره نوعی فاصله بین تولیدات علوم اجتماعی در کشورها و حوزه‌های تمدنی مختلف وجود دارد. این فاصله باعث کاهش مشارکت کنشگران این علوم در سطح بین‌المللی می‌شود. بنابراین برای سنجش میزان واقعی تولید علم در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی بیش از هر چیز باید معیارهای محلی مبنای ارزیابی قرار گیرد نه معیارهای بین‌المللی. از این رو همان طور که مانچ می‌گوید راه توسعه این علوم گسترش پیوندها و ارتباطات محلی بین کنشگران این رشته‌ها است. نباید ارزش مقالات منتشر شده در داخل یک کشور را کم اهمیت دانست، یا آن که صرف رشد نشر مقاله به صورت بین‌المللی را معیار توسعه علمی قلمداد کرد.

ضرورت گسترش پیوندها و روابط بین‌المللی و فرامرزی و فرامحلی علوم اجتماعی دارای ابعاد مختلف معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی است.*

* برای توضیح بیش‌تر در زمینه بین‌المللی شدن علوم و آموزش عالی به دو مقاله مبسوط نگارنده یکی با

این ضرورت‌ها عبارتند از:

● ضرورت‌های ناشی از دست یافتن به نگرشی جهانی در عصری که جهان هر روز به هم پیوسته‌تر می‌شود و سرنوشت ملت‌ها در گرو دست یافتن به درکی روشن از روندهای جهانی است.

● نه تنها اجتماع انسانی و نظام‌های معرفتی بلکه نهاد آموزش عالی نیز در حال گسترش دادن پیوندهای جهانی خود است و دانشگاه به تدریج کارکردها و مفهوم تازه‌ای پیدا کرده است. نظریه‌پردازان پسامدرن مانند ریدینگز و گرین بر اساس تحلیلی که از رشد فرهنگ جهانی و کاهش نقش دولت - ملت دارند، معتقدند دانشگاه دیگر «انسجام فرهنگی و ملی» خود را از دست داده است یا به زودی خواهد داد (Green, 1997: 171). در این صورت، اگر بخواهیم علوم انسانی و اجتماعی را همچنان صرفاً در بسترهای ملی و محلی آن در نظر بگیریم، قادر به توسعه و تحول در اندازه‌های جهانی نخواهد بود.

● در نتیجه توسعه تکنولوژی‌های ارتباطی و اطلاعاتی هم زمینه‌های بسیار گسترده و مهمی برای توسعه ارتباطات بیش‌تر دانشگاه‌ها و دانشگاهیان فراهم شده است، و هم دانشگاه‌ها امروزه تمام برنامه‌ها، فعالیت‌ها و همچنین قوانین و اصول مدیریت و کار و کلیه ساختارها و شیوه‌های زیست دانشگاهی جنبه بین‌المللی پیدا کرده است. دانشگاه‌ها از طریق سیستم‌های مختلف الکترونیکی و چاپی فعالیت‌ها و دست‌آوردهای خود را به اطلاع همگان می‌رسانند؛ وب‌سایت‌ها و کاتالوگ‌ها نقش مهمی در ایجاد یک «ارتباط دوسویه و فعال» بین مردم، دانشجویان و دانشگاه‌ها در سراسر جهان برقرار می‌کنند. این امر باعث می‌شود که دانشگاه‌ها به نحو دموکراتیک‌تر اداره و در حضور مردم و مشتریان پاسخگوتر باشند. از این رو وضعیت «جهانی شده» جهان امروز، نظام ارتباطات و ماهیت رفتارها و در نتیجه دست‌آوردها و تولیدات

دانشگاهی را دگرگون کرده است (Scott, 1998: 122). اگر از این منظر به وضعیت دانشگاه و علم نگاه کنیم، در آن صورت اهمیت و ضرورت تلاش بیش‌تر برای به بین‌المللی کردن تمام فعالیت‌های دانشگاهی از جمله تولیدات علمی را بهتر می‌توانیم درک کنیم.

بنابر این با توجه به آن چه گفتیم بین‌المللی شدن علم و آموزش عالی در جهان جهانی شده امروز یک ضرورت است و حمایت از نشر مقالات بین‌المللی هم یکی از راه‌های کمک به فرآیند بین‌المللی شدن است. این نکته اهمیت دارد که مجدداً متذکر شویم که نشر مقالات بین‌المللی در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی می‌تواند از راه کمک به بین‌المللی شدن این علوم، به رشد این رشته‌ها کمک کند اما پایین بودن میزان نشر لزوماً به معنای عقب ماندگی این علوم در یک کشور نیست. اگر این استدلال را بپذیریم، اکنون به فهم تازه‌ای می‌رسیم. این که باید تلاش کنیم تا مقالات بیش‌تری در نشریات بین‌المللی منتشر کنیم اما نه برای نشان دادن آمار و ارقام بزرگ‌تر از تولیدات علمی کشور، بلکه برای رسیدن به پارادایم یا فهم تازه تری از علم و نظریه اجتماعی. حال با پذیرش این امر، پرسش این است که چگونه می‌توان در سطح بین‌المللی مشارکت بیش‌تری داشت تا به فرآیند بین‌المللی شدن این علوم کمک بیش‌تری کرد و در عین حال تولیدات علمی را افزایش داد؟ همان طور که گفتیم آن چه در حال حاضر در ایران اعمال می‌شود سیاست الزام و اجبار اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها به چاپ مقاله در مجلات خارجی است. تحقق این سیاست مستلزم مجموعه شرایط و عواملی است که بدون آن‌ها نمی‌توان از استادان دانشگاه انتظار نگارش مقاله به زبان‌های اروپایی را داشت. ضمن آن که در فضایی که ساختار آموزش عالی کشور سیاست و تعریف مشخصی برای بین‌المللی شدن ندارد، اساساً به دلایل متعددی که تاکنون بررسی کردیم، این سیاست نتیجه چندان امیدبخشی نخواهد داشت.

همان طور که گفتیم چاپ مقاله در نشریات بین‌المللی یک حلقه از زنجیره پیوندهای نظام‌های ملی آموزش عالی در نظام جهانی علم یا اجتماع جهانی دانشگاه است. چاپ

مقاله یک فعالیت مکانیکی، مجزا، و بریده از فضای علم و دانشگاه نیست. در صورتی که تمامی ساختارهای دانش و آموزش و پژوهش بر ارزش‌های محلی استوار باشد، و پیوند ارگانیک بین نهاد دانشگاه ملی با نهادهای بین‌المللی به نحو محکم و پیوسته‌ای برقرار نباشد، در این صورت سیاست‌گذاری برای نشر مقاله در کشورهای دیگر و صلۀ نابسبب و فعالیت بی‌معنایی خواهد بود. به عبارت دیگر، چاپ مقاله در نشریات خارجی تابعی از نوع ساختار حاکم بر فرآیندهای تولید دانش و نظام ارتباطات دانشگاه با جهان خارج است. متخصصان آموزش عالی معمولاً میزان جهانی بودن و ارتباطات دانشگاه را «بین‌المللی شدن» (internationalization) می‌نامند. «بین‌المللی شدن» به مجموعه فعالیت‌های مربوط به گسترش همکاری‌ها و ارتباطات علمی و دانشگاهی بین‌المللی گفته می‌شود که هدف آن فراهم ساختن محیط آموزشی و پژوهشی در دانشگاه‌هاست که به نحو واقعی در ارتباط و همبسته با چشم اندازها و پیشرفت‌های جهانی باشد (Kinght and de Wit, 1997).

طی دو دهه گذشته ژاپن، هندوستان، کشورهای آسیای جنوبی شرقی و تمام کشورهای اروپایی و غربی بیش‌ترین تلاش خود را صرف بین‌المللی کردن نظام آموزش عالی خود از راه جذب دانشجوی خارجی، اعزام دانشجو به کشورهای دیگر، بین‌المللی کردن دروس، گسترش «پروژه‌های تحقیقاتی مشارکتی»، گسترش قراردادهای همکاری بین‌المللی و فعالیت‌های مشترک فراملیتی، چند فرهنگی کردن محیط و فضای دانشگاه‌ها، و بین‌المللی و چند زبان کردن دانشگاه‌ها کرده‌اند (Callan, 1998). بر اساس این تجارب می‌توان گفت تنها با وضع قانون و ملزم کردن استادان به نشر مقاله نمی‌توان به هدف تولید علم در سطح بین‌المللی دست یافت، بلکه این امر مستلزم رشد پیوند ارگانیک دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی کشور با مراکز دیگر جهانی است. در این صورت تا حدودی از تفاوت‌های گفتمانی بین فضای فکری رشته علوم انسانی و اجتماعی نیز کاسته می‌شود، اگرچه محو این تفاوت، امر ناممکن و در عین حال نامطلوبی است.

تا زمانی که سیاست‌های بین‌المللی شدن در زمینه علوم انسانی و اجتماعی تحقق نیافته است، و ارتباطات بسیار اندکی بین مراکز و محققان و استادان این رشته‌ها و مراکز و هم‌تایان خارجی آن‌ها وجود دارد، الزامی کردن چاپ مقاله در نشریات خارجی فشار مضاعفی روی این محققان ایجاد می‌کند. از یک سو به دلیل تفاوت‌های گفتمانی و اجتماعی دانش خود را چندان مناسب عرضه به خارج نمی‌دانند، و از سوی دیگر عموماً توانایی‌های زبانی برای نگارش به زبان خارجی و همچنین شناخت‌های لازم از نشریات خارجی برای مراد به آن‌ها را ندارند. در این زمینه البته کسانی که در خارج کشور تحصیل یا برای مدت طولانی زندگی کرده‌اند آمادگی‌های بیشتری دارند. به همین دلیل است که این گروه مقالات بیشتری در نشریات خارجی منتشر کرده‌اند. این که در قبل از انقلاب اسلامی میزان مقالات خارجی رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی بیش از میزان فعلی بوده است به این دلیل است که قبل از انقلاب اسلامی اعزام دانشجویان و تحصیل دانشجویان ایرانی در خارج به مراتب بیش از زمان حال بود. بنابر آمار رسمی یونسکو در سال ۱۹۷۹ ایران بیش‌ترین دانشجوی خارجی جهان را داشته است (Cumming, 1987).

رشد تولید علم در علوم انسانی و اجتماعی

همان‌طور که گفتیم، این نکته که پایین بودن میزان مقالات بین‌المللی ایران شاخص وضعیت تولید علم در رشته‌های انسانی و اجتماعی نیست، به معنای این نیست که تولید علم در ایران بالاست. واقعیت این است که چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح ملی ما هنوز نتوانسته‌ایم جایگاه مناسبی برای این علوم به دست آوریم. به شیوه‌های مختلف می‌توان توسعه‌نیافتگی علوم انسانی در ایران را توضیح داد. از حیث نظری فقدان نظریه پردازان و پارادایم سازان برجسته که بتوان آن‌ها و نظریه‌ها یا رهیافت‌هایشان را بنیان‌گفتمان دانشگاهی بشناسیم، ملموس‌ترین شاخص این عقب ماندگی برشمرده می‌شود.

همچنین بخشی از این توسعه‌نیافتگی ناشی از پایین بودن میزان نشر مقالات و کتاب‌های دانشگاهی تعلیفی نوآورانه و خلا در داخل کشور است. اگرچه مقاله، واحد اصلی نشر ایده‌ها و داده‌های علمی نیست اما همان طور که گفتیم یکی از ارکان نشر علمی است و بخش مهمی از فعالیت‌های پژوهشی محققان این رشته‌ها در قالب مقاله ارائه می‌شود. نگارش مقاله در ایران از عمومیت و رشد کافی برخوردار نیست. در حال حاضر آماری از میزان مقالات منتشر شده اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها در اختیار نداریم اما برآورد این امر کار دشواری نیست، چرا که تعداد بسیار اندکی مجلات دانشگاهی معتبر در این رشته‌ها در کشور وجود دارد و این مجلات نیز اغلب به صورت «گاهنامه»‌هایی هستند که کم‌تر به شکلی منظم به صورت فصلی منتشر می‌شوند. برای مثال، تعداد نشریات علوم اجتماعی کشور از تعداد انگشتان دست کم‌تر است.* به دلیل قلت، نشریات علوم اجتماعی موجود نیز هنوز جنبه تخصصی پیدا نکرده اند و اغلب همچنان کسکول وار در تمام رشته‌ها و موضوعات مرتبط با مسائل انسانی و اجتماعی مطلب منتشر می‌کنند.

بنابر این پیش از نگرانی رشد میزان نشر مقالات بین‌المللی، باید در ابتدا به بررسی علل و عوامل پایین بودن تولید علمی در داخل کشور پرداخت. بررسی این موضوع به عوامل مختلفی مرتبط است که شرح تمام آن‌ها در این جا میسر نیست، چرا که در اصل به ضعف بنیة این علوم و مشکلات مربوط به ساختارهای اجتماعی و معرفتی و مسائل متعدد نهاد آموزش عالی و دانشگاه در ایران باز می‌گردد. اما رشد و توسعه کیفی علوم انسانی و اجتماعی، مانند هر رشته دیگری حداقل مستلزم تحقق مجموعه شرایطی است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

● رشد و توسعه ارزش‌ها و هنجارهای مربوط به فرهنگ دانشگاهی و رشته‌ای از

* این مجلات عبارتند از: *نامه علوم اجتماعی، فصلنامه علوم اجتماعی، نامه انسان‌شناسی، نامه جامعه‌شناسی*، و چند مجله دانشگاهی دیگر که در کنار مقالات ادبی، هنری و فلسفی مقالات علوم اجتماعی نیز منتشر می‌کنند.

راه بهبود فرآیند «جامعه‌پذیری دانشگاهی». در این زمینه ترویج اخلاق دانشگاهی با تأکید بر هویت و ارزش‌های آکادمیک در تمام سطوح دانشجویان و استادان ضرورت دارد. در ایران هنوز «اجتماع علمی» در این رشته‌ها شکل نگرفته است. علم نیز در درون اجتماع و گفتمان خاص خود همواره تولید و تکثیر می‌شود.

● جامعه‌پذیری دانشگاهی مفهوم عام و گسترده‌ای است که تمام ارزش‌ها و معانی و مهارت‌هایی را که یک فرد عضو اجتماع دانشگاهی باید بداند شامل می‌شود. در این زمینه بین رشته‌های مختلف تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. یکی از این تفاوت‌ها که در مسیر تولید علمی آن‌ها تأثیرگذار است، «سوادآموزی دانشگاهی» (Academic Literacy) است. سوادآموزی دانشگاهی در رشته‌های علوم انسانی بر فراگیری زبان نگارش و مهارت‌های آن تکیه دارد، در حالی که در رشته‌های مهندسی و پزشکی به مهارت‌های عملی آزمایش تجربی در آزمایشگاه یا طبیعت وابسته است. با توجه به این نکته، یکی از مهم‌ترین کاستی‌های جامعه‌پذیری دانشگاهی در رشته‌های انسانی عدم توجه به آموزش کافی فنون نگارش و عرضه و تولید یک متن علمی است. نوشتن در دانش‌های موسوم به «علوم انسانی» (humanities) (مانند ادبیات، فلسفه، هنرها و تاریخ) و «علوم اجتماعی» (مانند جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی و حقوق) نقش اساسی دارد. این اهمیت ناشی از دو وجه ساختاری این علوم است. از یک سو این دانش‌ها، «علوم مفهومی» (conceptual knowledge) هستند. به این معنا که مهم‌ترین فعالیت فکری که متخصصان این رشته‌ها انجام می‌دهند معطوف به معنی دار کردن «جهان زیست» (worldlife) ما - یعنی محیط طبیعی، محیط اجتماعی و بیکران هستی - است. فرآیند معنی دار کردن جهان زیست نیز عموماً «فرآیند تأویلی» (hermeneutic process) است که از راه «تأویل» و «تحلیل» (analysis) انجام می‌شود. در این فرآیند تأویلی، کار تحلیلگر شناخت، کشف و خلق «معانی فرهنگی» و ارائه آن از طریق «نمادهای بیانی» (expressive symbols) است. نمادهای بیانی که انسان به خدمت می‌گیرد کلامی (زبان و نوشتن)، تصویری (فیلم، نمایش، نقاشی) و تجسمی

(مجسمه سازی، معماری و هنرهای مشابه) هستند.

اگرچه «مفهوم سازی» (conceptualization) تولید متن فرآیندی پیچیده‌ای است که از درهم آمیزی مجموعه‌ای از عوامل و فعالیت‌های مختلف مانند به کارگیری فنون تحقیق، تسلط به گفتمان‌های رشته‌ای و زبان علم، خلاقیت و مهیا بودن شرایط اجتماعی ویژه شکل می‌گیرد، اما برآیند نهایی این فعالیت‌ها و عوامل در نوشتن بروز و ظهور می‌یابد. از این رو بخش مهمی از توسعه دانش‌های انسانی و اجتماعی به چگونگی یادگیری مهارت‌های مربوط به نوشتن متکی است. در نظام آموزش دانش انسانی و اجتماعی در دانشگاه‌های ایران اساساً جایگاهی برای آموزش مهارت‌های مربوط به نوشتن و تبیین اهمیت و جایگاه آن در تولید علم گنجانده نشده است. این سخن به معنای آن است که کارخانه تولید علم انسانی و اجتماعی در ایران فاقد راهبرد و نظامی برای ارائه محصولات خود به جامعه است. آنان که نوشتن را می‌آموزند اغلب کسانی هستند که یا در کشورهای دیگر تحصیل کرده‌اند یا آن که به «روش دیمی» یعنی «خودآموز» نوشتن را فراگرفته‌اند. دیمی‌کاران نیز اگرچه زحمت بسیاری برای خلق و تولید آثار خود متحمل می‌شوند و گاه نوشته‌های آن‌ها از نظر محتوی و ایده و نوآوری نیز دارای ارزش علمی و دانشگاهی است، اما از آن‌جا که مطابق استانداردهای علمی بین‌المللی نوشته نشده‌اند، قابلیت نشر در مجلات و کتاب‌های علمی بین‌المللی را ندارند.

● گسترش «امنیت و استقلال دانشگاهی» و تعمین آزادی‌های لازم برای بیان اندیشه‌ها به نحوی که محقق خود را در بستری آزاد برای طرح مسائل، نقد کردن و ارائه ایده‌ها و یافته‌های خود بدانند. از آن‌جا که دانش‌های انسانی با مسائل جامعه و فرهنگ سروکار دارند، طبعاً رشد و توسعه آن‌ها بستگی به میزان تحمل و مدارای نظام سیاسی جامعه با آن‌ها دارد. تجربه بشر نشان می‌دهد علم در جوامعی بیش‌تر و بهتر رشد کرده است که آزادتر و دموکراتیک‌تر بوده‌اند. این قاعده در باره علوم انسانی و اجتماعی بیش از علوم طبیعی صدق می‌کند زیرا کارکردهای اصلی این علوم دامن زدن به گفت و گوی

فرهنگی، روشنگری انتقادی، کمک به فهم مسائل کلان و بنیادی مربوط به زندگی اجتماعی و سیاسی، و نهایتاً بهبود وضعیت زندگی اجتماعی انسان از راه ایجاد تغییرات مناسب است. تمام این کارکردها به گونه‌های مختلف با مقوله قدرت در ارتباط است. از این رو در این رشته‌ها فضای باز و دموکراتیک بیش از امکانات مادی در رشد و توسعه آن‌ها تأثیرگذار است.

نکته مهم در این زمینه این است که یک بررسی تجربی نشان می‌دهد که بالا بودن هزینه اجتماعی و سیاسی پژوهش در ایران بیش از هزینه‌های مالی و روانی آن بر روند فعالیت‌های تحقیقاتی دانشگاهیان و پژوهشگران تأثیر می‌گذارد. بر اساس این بررسی که در سال ۱۳۸۲ انجام شده است بیش از ۷۹ درصد کنشگران دانش تمایل به پرداخت هزینه مالی، نزدیک به ۲۰ درصد آمادگی پرداخت هزینه روانی و تنها ۲ تا ۳ درصد آمادگی پرداخت هزینه سیاسی و اجتماعی را دارند (مهاجری، ۱۳۸۲). به عبارت دیگر در صورت کاهش هزینه‌های اجتماعی تحقیق، کنشگران دانش، خود تا میزان قابل توجهی کمبود مالی در این زمینه را تحمل یا جبران می‌کنند.

● اصلاح و تغییر ساختار کنونی نظام گزینش و ورود به دانشگاه به نحوی که امکان ورود افراد تواناتر و مستعدتر به این رشته‌ها فراهم شود. این امر منوط به ارتقای منزلت اجتماعی رشته‌های انسانی و اجتماعی است. در این زمینه اصلاح نگرش‌های موجود در جامعه نسبت به ماهیت و اهمیت این دانش‌ها می‌تواند تا حدی به حل مشکل کمک کند.

● گسترش زمینه‌های نشر علمی و دانشگاهی اعم از مقاله و کتاب در داخل. در این زمینه همان‌طور که توضیح دادیم نظام آموزش عالی کشور با کاستی‌ها و مشکلات متعددی مواجه است. در علم، چرخه تولید و توزیع به یکدیگر پیوسته اند. یعنی به میزانی که مجاری و ابزارهای مناسب برای عرضه علم فراهم شود، تولید آن نیز افزایش می‌یابد.

● گسترش ارتباطات علمی و دانشگاهی در تمام سطوح محلی، ملی و بین‌المللی.

- گسترش نهادهای مستقل علمی مانند انجمن‌های علمی و دانشگاهی.
- اصلاح روش‌های آموزش دانشگاهی از روش‌های اقتدارگرایانه به روش‌های مشارکتی و دموکراتیک.
- تغییر روش‌های آموزش از وضعیت فراگیری نظری و حفظ روش‌های منفعلانه، به روش‌های فعال مبتنی بر تجربه کردن، عمل کردن و مشارکت دانشجو در تولید ایده و دانش. یعنی تغییر موضع دانشجو از ناظر و تماشاچی به بازیگر عرصه علم و یادگیری. در روش‌های عرضه علم، لازم است که جایی نیز برای تجربه‌های شخصی و دانش حضوری و بیواسطه فرد در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، فردیت کنشگران دانشگاهی اعم از دانشجو و استاد پذیرفته شود و امکان تبلور و حضور داشته باشند. فرآیندهای یکنواخت‌سازی و فردیت‌زدایی حاکم بر نظام آموزش عالی کشور اجازه بروز و ظهور خلاقیت‌ها را نمی‌دهد. علوم انسانی که هم‌مرزترین شاخه‌های دانش با هنر هستند نمی‌توانند در چنین وضعیتی نوآوری و تولید علمی داشته باشند.
- اصلاح نظام مدیریت دانشگاهی به سوی مدیریت مشارکتی، دموکراتیک و عقلانی که در آن تمام اعضای دانشگاهی بتوانند به تناسب پایگاه و نقش خود در تصمیم‌سازی و اجرای برنامه‌ها سهیم شوند.
- گسترش پیوندهای ارگانیک و کارکردی میان رشته‌های علمی و جامعه و دولت. در این زمینه از آن‌جا که علوم انسانی و اجتماعی خاستگاه اروپایی و غربی دارند، هنوز نتوانسته‌اند به صورت عنصر و جزئی از نظام فرهنگی ایران و متناسب نیازها، خواست‌ها و تعلقات ما در آیند. به تعبیر جامعه‌شناختی، هنوز این علوم در درون نظام اجتماعی ما «نهادی» نشده‌اند. در نتیجه همچنان به گیاه پیوندی می‌مانند که در زیست بوم طبیعی خود نیست.
- علل و دلایل بسیاری برای نهادی نشدن یا بومی نشدن این علوم می‌توان ذکر کرد. به هر حال همه کنشگران این عرصه بنابر تجربه زیسته خود می‌دانند که این علوم در ایران همچنان بیش از هر چیز ماهیت ترجمه‌ای دارند نه تألیف و تولید بومی و

نهادی شدن این علوم در ایران مستلزم گسترش مباحث نظری و روش شناختی و ترویج مباحث مربوط به نقد و ارزیابی تحقیقات در این رشته‌هاست.^۳ در ایران مفهوم روش در علوم انسانی و اجتماعی اغلب و عملاً به تکنیک و فن گردآوری داده‌ها تقلیل داده می‌شود و در نتیجه بنیان‌های نظری مربوط به ارزش و اعتبار پژوهش از نظر چگونگی سهم آن در خلق ایده‌ای نو یا نگرش تازه انتقادی کم‌تر منظور می‌شود. این امر باعث می‌شود که تحقیقات این حوزه از بنیان برای تولید علم انجام نگیرند و هرگز کاستی‌های آن‌ها و میزان سهم‌شان در پیشبرد مرزهای دانش مشخص نشود. علم از راه ارزیابی انتقادی خود رشد می‌کند و راه خود را در جامعه می‌یابد.

● کسی که راه را گم کرده است هر چه بیشتر بدود بیشتر تر خود را از مقصد دور می‌کند. این نکته درباره همه چیز از جمله علوم صادق است. علوم انسانی در ایران بیش از هر چیز نیازمند دستیابی به تعریفی از خود به منزله شاخه‌ای از دانش است، تعریفی که بتواند به نهادی شدن این دانش در بافت و ساختار معرفتی و اجتماعی ایران کمک کند. بدون تردید راهی که تاکنون رفته‌ایم راه بی حاصلی نبوده و تجربه‌های بسیاری به دست آورده‌ایم. امروز آثار کلاسیک بسیاری از رشته‌های این علوم به فارسی ترجمه شده و امکان آشنایی ما با منابع غربی این رشته‌ها بسیار گسترده شده است. همچنین مباحث بومی‌سازی، اسلامی‌سازی، و جنبه‌های مختلف کاربرد این دانش‌ها در طرح‌های توسعه و نیازهای اداری را آزموده‌ایم. تألیفات در زمینه این علوم افزایش یافته و زبان فنی این دانش‌ها نسبت به گذشته رشد یافته است. مشکلی که در راه تجربه‌های انباشته ما وجود دارد ابهام در انتظار جامعه از این دانش‌هاست. برای دستیابی به تصویر و تعریفی روشن از این دانش‌ها و وظیفه و جایگاه آن‌ها در کلیت نظام اجتماعی لازم است ارتباط بین مردم، دولت و کنشگران این رشته‌ها بسط یابد. بدون یک گفت‌وگوی

^۳ نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «مردم‌نگاری فرهنگ نقد در علوم اجتماعی ایران» (فاضلی، ۱۳۸۰) وضعیت نقد در اجتماع علمی ایران بخصوص علوم اجتماعی را توصیف و تحلیل کرده است. همچنین این موضوع در مقاله دیگری با عنوان «کالبد شکافی و آسیب شناسی نقد در اجتماعات علمی ایران» بررسی شده که در مجله کتاب ماه در دست انتشار است.

مستمر بین این سه گروه نمی‌توان به تعریف دانش انسانی مناسب بافت جامعه ایران دست یافت. گروهی که متولی این گفت‌وگوست، جز کنشگران علوم انسانی نمی‌توانند باشند، زیرا مشکل این علوم در اساس مشکل حرفه‌ای آنان است. کنشگران این علوم ناگزیر باید مسئله غایت، تعریف و تلقی‌های مختلف از این دانش‌ها را به بحث و گفت‌وگو جمعی با جامعه و دولت بگذارند تا از دل این گفت‌وگوها راه این علوم برای توسعه درونزا فراهم شود.

● یکی از روشن‌ترین درس‌های تاریخ این است که مسائل را نمی‌توان در مرتبه‌ای پایین‌تر از مرتبه‌ای که از درون آن برخاسته‌اند پاسخ گفت. این سخن را آلبرت انیشتین به صورت دیگری این‌گونه مطرح می‌سازد که ما نمی‌توانیم با همان عقلی که مشکلات را به وجود آورده‌ایم آن‌ها را حل کنیم. ما باید از زاویه دیگری به مشکلات نگاه کنیم. اگر دانش‌های انسانی در ایران با بحران مواجه شده‌اند، لازم است از زاویه‌ای دیگر، زاویه‌ای متفاوت از آن چه تاکنون با آن‌ها برخورد و رفتار کرده‌ایم نگریده‌ایم شونده تا راهی برای خروج از بحران پیدا کنیم. این که این زاویه دید متفاوت چیست، پرسشی نیست که بتوان آن را در یک عبارت در این جا تعریف کرد بلکه این زاویه دید باید از درون یک «گفت‌وگوی جمعی» درباره این دانش‌ها حاصل شود. مسئله علوم انسانی در سال‌های نخست پس از انقلاب اسلامی برای مدتی مطرح شد اما بی آن‌که مباحث راه به جایی ببرد رها شد و سال‌هاست که گفت‌وگویی درباره این علوم به نحو جدی انجام نمی‌شود. مباحث مربوط به فلسفه علوم اجتماعی، جایگاه علوم انسانی در ایران، نسبت میان این علوم و علوم دیگر، انتظاراتی که از این علوم می‌توان داشت و پرسش‌هایی از این نوع باید در گفت‌وگوی جمعی انتقادی مطرح شود تا راهی برای رسیدن به مرتبه بالاتر از آن چه در آن هستیم پیدا کرد.

● «ضعف روانی» در بین کنشگران رشته‌های علوم انسانی یکی از موانع جدی توسعه این علوم است. از آن‌جا که سیستم انتخاب دانشجویان و ورود به دانشگاه بر مبنای انتخابی ارادی و بر پایه علاقه و استعدادهای واقعی دانشجویان نیست، و در مراحل بعد

نیز کلاس‌های درس انگیزه و اشتیاق در بین دانشجویان ایجاد نمی‌کنند، در نتیجه کنشگران این علوم از سطوح مقدماتی تا سطوح بالا فاقد «انگیزه‌های درونی» برای فعالیت جدی در این رشته‌ها هستند. این که چگونه می‌توان این مشکل را برطرف ساخت، پرسشی است که متخصصان تعلیم و تربیت و بررسی‌های جامع و تخصصی باید به آن پاسخ دهند. اما اگر در اندیشه افزایش تولیدات علمی و توسعه علوم انسانی هستیم، باید به خاطر داشته باشیم که انگیزه تعلیم و تربیت و فعالیت دانشگاهی باید تا اندازه‌ای باشد که بتواند احساس خوبی را در دانشجویان و کنشگران رشته‌های دانشگاهی نسبت به خودشان ایجاد کند تا امکان انتقال و تولید دانش برای آنان فراهم آید. در حال حاضر تصویری از فرد فرودست، سرکوب شده و ناتوان از کنشگران علوم انسانی در جامعه وجود دارد.

● بخشی از مسئله «ضعف روانی» ناشی از فقدان یا ضعف نظام پاداش‌دهی به کنشگران و به خصوص نخبگان خلاق در دانش‌های انسانی است. دانیل بل می‌گوید «یافتن شیوه‌های مناسب برای پاداش دادن به مبتکران عرصه دانش و جبران زحمات آنان می‌بایست عنصر اصلی هر نظریه ارزش دانش باشد» (بل، ۱۳۸۳).^{*} تحقق بخشیدن این نکته برای دانش‌های انسانی که مابه‌ازای مادی دست‌آوردهای آن‌ها به سادگی قابل اندازه‌گیری کمی نیست بسیار دشوارتر است. از این رو اغلب ساده‌ترین راه که نادیده گرفتن ارزش مادی نوآوری‌ها و تولیدات علمی دانش‌های انسانی است انتخاب می‌شود!

فهرست مذکور را می‌توان همچنان به موارد متعدد دیگر گسترش داد. به هر حال پرسشی که همواره در مقابل این نحوه ارائه پیشنهاد و تجویز کردن وجود دارد این است که چرا تاکنون سیستم آموزش عالی و نهاد علم در ایران به این موارد عمل نکرده است؟

^{*} نقل قول‌های دانیل بل از سایت «باشگاه اندیشه» که فصل «جامعه پسا صنعتی: تکنولوژی‌های جدید، وعده‌های جدید» از کتاب آینده تکنولوژی را منتشر کرده است نقل می‌شود. از این رو فاقد شماره صفحه است.

بدون تردید این نکات و نکات مشابه آن، ایده‌هایی نیستند که به ذهن برنامه‌ریزان آموزش عالی خطور نکرده باشند، زیرا این‌ها محصول تجربه جمعی هستند که همه کنشگران عرصه آموزش عالی کم و بیش با آن مواجه می‌شوند. بنابراین، پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان این ایده‌ها را جامه عمل پوشانید و تحقق بخشید؟ واقعیت این است که مسائل آموزش عالی و توسعه علم، مانند دیگر مسائل اجتماعی بسیار پیچیده‌اند و چون شبکه‌ای درهم تنیده، با تمام ساختارهای دیگر جامعه در ارتباط هستند. توسعه و رشد علم در تمام زمینه‌ها و رشته‌های آن تابع جریان کلی توسعه کلان جامعه است زیرا علم خود یکی از خرده‌نظام‌های فرهنگی نظام اجتماعی کل است. غرض از بیان پیشنهادها مذکور نشان دادن این نکته است که با وجود مسائل فوق، نمی‌توان با اجباری کردن نوشتن و نشر مقاله به زبان خارجی مشکل واقعی علم را حل کرد، اگرچه بدون تردید با این سیاست میزان کمی نشر مقالات خارجی ایران کم و بیش بهبود نسبی می‌یابد و تا حدودی نیز ارتباطات بین‌المللی دانشگاهیان کشور را گسترش می‌دهد. همچنین نمی‌توان منکر این واقعیت شد که هر خط مشی و سیاست‌گذاری می‌تواند جنبه‌های مثبت سازنده و جنبه‌های منفی را همزمان داشته باشد. مهم، دستیابی به ارزیابی دقیق از نظر هزینه و فایده است. یعنی باید دید آیا راه‌های کم هزینه‌تر و موفق‌تری برای دستیابی به رشد تولیدات علمی کشور وجود ندارد و ما ناگزیر از اتخاذ روش‌هایی مثل پرداخت هزینه‌های سنگین برای چاپ یک مقاله خارجی هستیم؟ همچنین باید در نظر داشت که تولید علم یک مقوله فردی نیز هست، زیرا در نهایت دانش حاصل تفکر و اندیشه است و جایگاه این امر نیز مغز یک انسان است. در صورتی که تک تک دانشگاهیان به روش‌ها و خط مشی‌های اتخاذ شده باور و ایمان نداشته باشند، و بدتر از آن در صورتی که خط مشی اتخاذ شده را نوعی تحقیر خود پندارند، مسلماً این خط مشی برای آن‌ها انگیزه واقعی برای تلاش علمی و اندیشیدن بیش‌تر و سخت‌تر فراهم نمی‌کند.

سخن را با ذکر این نکته به پایان می‌برم که اگر در هر عرصه‌ای بتوان با تغییرات

فرمالیستی، یعنی تغییرات در شکل و نه محتوا به رشد دست یافت، در عرصه علم و فن آوری قطعاً نمی‌توان از چنین راهبردی بهره برد. وظیفه اصلی نظام آموزش عالی در زمینه تولید علم تنها هنگامی محقق می‌شود که خلاقیت و تولید فن آوری‌های نوین و کارآمد در این سیستم رشد کند، نه صرفاً انتشار مقالات علمی. چه بسیارند برخی از ابداعات و اختراعات مهم مراکز علمی و تحقیقاتی جهان که برای مدت‌ها مکتوم می‌مانند، و چه بسیار آثار بزرگ علمی و فکری که سال‌ها پس از مرگ نویسندگان و خالقانشان منتشر می‌شوند.* مهم آن است که آفرینش و خلاقیت رونق یابد و جای مونتاژ و ترجمه را بگیرد. در غیر این صورت به همان وضعی مبتلا خواهیم شد که روزگار طولانی است به آن کم و بیش مبتلا هستیم. حکایت داشتن کارخانجات بزرگ بدون صنعت، و دانشگاه‌های بزرگ بدون دانش را می‌گوییم. همان که می‌گویند زمانی جواهر لعل نهرو وزیر وقت هندوستان به ایران آمده بود و وی را به بازدید برخی صنایع برده بودند تا ایشان عقب‌ماندگی صنایع ابتدایی هند را بهتر درک کند. ایشان در موقعیتی مناسب گفته بود: آن چه می‌باید گفت این است که من کارخانه‌های معظمی دیدم اما صنعتی ندیدم. این سخن برای میزبانان گران آمد.** امیدوارم امروز هم وجود دانشگاه‌های بزرگ و ارقام مربوط به رشد تولیدات علمی در رشته‌های غیر علوم انسانی، ما را گمراه نکند زیرا بررسی تجربی انجام شده درباره «ماشین علم» در این رشته‌ها که تازه به حرکت افتاده است نشان می‌دهد که «چرخ‌های ماشین تخیلی علم ما، آن‌گونه که طراحی شده است و تا به حال از آن استفاده نمودیم، هر آن‌گاه بخواهیم از آن به سود تولید صنعتی کار بکشیم، به توقف خواهد رسید» (اعتماد و دیگران ۱۳۸۳). حال ما خود باید حکایت مفصل بخوانیم از آن مجمل حادثه‌ای که در علوم انسانی ممکن است تحقق یابد.

* به قول اقبال لاهوری که: ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد چشم خود را بست و چشم ما گشاد
 ** این روایت را از روزنامه همشهری خواندم. ولی اکنون گوینده و مأخذ دقیق آن را فراموش کرده‌ام.

منابع

- احمدی، بابک. وضعیت فلسفه در ایران معاصر. سخنرانی در بیستم اردیبهشت در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. چاپ در وب سایت ایران امروز، ۱۳۸۳. <http://news.iran-emrooz.de/more.php?id=5117-0-21-0-M>
- اعتماد، شاپور و دیگران. سی سال تولید جهانی علم ایران. تهران: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور، ۱۳۸۳.
- بل، دانیل. آینده تکنولوژی. ترجمه احد علیقلیان. تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- خوارزمی، شهیندخت. «ایران و انقلاب دیجیتالی». ترجمه همشهری. دوشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۲.
- سروش، عبدالکریم. «علت و دلیل در علوم اجتماعی». نامه علوم اجتماعی. دوره جدید، شماره ۱، صص ۵۳-۷۳، ۱۳۶۷.
- شهریاری. «ایران از فهرست ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان جا ماند»، روزنامه همشهری. دوشنبه چهارم خرداد ۱۳۸۳.
- طباطبایی، سید جواد. ابن خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی. تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
- فاضلی، نعمت الله. علم، فناوری و فرهنگ: درباره سیاست تولید علم و فناوری در بریتانیای امروز. گزارش منتشر نشده، ۱۳۸۳.
- فاضلی، نعمت الله. «مباحثه: روشی برای تدریس در دانشگاه: نگرشی مردم نگارانه به آموزش مشارکتی»، فصلنامه علوم اجتماعی. شماره ۲۴، صص ۶۱-۱۰۱، ۱۳۸۲.
- فاضلی، نعمت الله و شمس، ناصر. «بررسی ای در زمینه نظام مدیریت ارتباطات و مبادلات بین المللی علمی و دانشگاهی ایران و غرب»، فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی در آموزش عالی. شماره ۳۳، ۱۳۸۳.

- فاضلی، نعمت‌الله. «نگاهی به جهانی شدن و روندهای جهانی در تحولات آموزش عالی و وضعیت آموزش عالی ایران»، فصلنامه علوم اجتماعی. شماره ۲۵، صص ۱-۴۳، ۱۳۸۳.

- فاضلی، نعمت‌الله. «بررسی تطبیقی فرهنگ دانشگاهی ایران و بریتانیا: مطالعه‌ای انسان‌شناختی در علل ناکارآمدی آموزش دانشگاهی در ایران»، نامه انسان‌شناسی. دوره اول، شماره سوم. صص ۹۳-۱۳۲، ۱۳۸۳.

- فاضلی، نعمت‌الله. «بازار سیاه نقد: مردم‌نگاری فرهنگ نقد در علوم اجتماعی ایران»، کتاب ماه علوم اجتماعی. شماره ۱۱ و ۱۲. صص ۳۲-۳۳، ۱۳۸۰.

- منصور، رضا. گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا. ۱۳۸۳/۲۰/۲.

- مهاجری، محمد. بررسی جامعه‌شناسی موانع پژوهش‌های اجتماعی در ایران. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۲.

- مؤسسه اطلاعات علمی تامپسون. «گزارش تولید علم در جهان»، ترجمه وحیدرضا نعمی. روزنامه همشهری دانشجو. شماره ۸ آذر.

- Becher, T. *Academic tribes and territories; intellectual enquiry and the cultures of disciplines*. London, Milton Keynes, Bristol [PA]: Society for Research into Higher Education; London: Open Univ. Press, 1993.

- Brookfield, S. D & S. Preskill. *Discussion as a Way of Teaching: Tools and Techniques for University Teachers*. London: Open Univ, 1999.

- Callan, H. "Internationalization in Europe", In P. Scott (ed.) *The Globalization of Higher Education*. London: SRHE, 1998.

- Cumming, W. K. "Global trends in overseas students", In Stephen Shotnes (ed.) *Overseas Students: Destination U.K.?* London: UKCOSA, PP.11-28, 1987.

- Fazeli, N. *Anthropology and Political Discourses in Twentieth-Century Iran*. PhD. Thesis, SOAS, London University, 2004.
- Flyvbjerg, B. *Making Social Science Matter: Why Social Inquiry Fails and How it Can Succeed Again*. Cambridge University Press, 2001.
- Foucault, M. *The order of things: the archaeology of human sciences*. New York: Harper and Row, 1970.
- Green, A. *Education, Globalization and Nation State*. London: Macmillan, 1997.
- Hau'ofa, H. "Anthropology at home: a South Pacific Island experience", *Indigenous anthropology in non-Western countries* (ed.) H. Fahim & K. Helmer. Durham, NC: Carolina Academic Press, 1982.
- Hayano, D. M. "Auto-Ethnography: paradigms, problems, and prospects", *In Ethnography*. vol. 4 (ed.) A. Bryman. London, Thousand Oaks, New Delhi: Sage, 2001/1976.
- Knight, J. and de Wit, H. "Strategies for Internationalization of Higher Education: Historical and Conceptual Perspectives", In de Wit (ed.) *Internationalization of Higher Education: A Comparative Study*. Amsterdam: European Association of International Education, 1997.
- Munch, R. "American and European Social Theory: Cultural Identities and Social Forms of Theory Production", *Sociological Perspectives*. 34: 313-336, 1991.
- Munch, R. "The Contribution of German Social Theory to European Sociology". In Birgitta Nedelmann and Piotr Sztompka (eds) *Sociology in Europe: In Search of Identity*. Berlin: Walter de Gruyter: pp. 45-66, 1993.

-
- Narayan, K. "How native is a native anthropologist?" *Amer. anthr.* 95, 671-82, 1993.
 - Readings, B. *The University in Ruins*. Harvard University Press, 1996.
 - Ritzer, G. *The McDonaldization of Society*. Thousand Oaks, C. A.: Fine Forge Press, 1993.
 - Ritzer, G. *The McDonaldization Thesis*. London: SAGE, 1998.
 - Scott, P. "Massification, Internationalization and Globalization", In P. Scott (ed.) *The Globalization of Higher Education*. 108-129. London: SFRHE & Open University, 1998.
 - Stocking, G. "Introduction", In *Functionalism historicized: essays on British social anthropology*. (History of anthropology vol. 2) (ed.) G. W. Stocking. Madison: Univ. of Wisconsin Press, 1984.